

دموکراتیک سازی و حقوق بشر*

تونی اونس

برگردان: حسین شریفی طراز کوهی

برای مثال، در محاکم جنایات جنگی نورنبرگ، دادگاه این دفاعیه را که چون اعمال و اقدامات متهمین وفق قوانین آلمان نازی مشروعیت داشته است و لذا در هیچ موردی پاسخگو [مسئول] نیستند، رد کرد. در نتیجه، تبلیغات ناظر بر سیاست پس از جنگ در این خصوص مؤید این بود که حقوق بشر بیشتر یک موضوع مورد علاقه کل جامعه بین‌المللی شده است، تا یک حوزه خاص [در صلاحیت] دولت ملی. منشور ملل متحد این تغییر اهمیت در اصول روابط

مقاله حاضر برگردان فصل ششم از کتاب زیر است:

Tony Evans **Transformation of Democracy**
(ed. A. McGrew), CH. 6, Democratization
& Human Rights, (Cambridge: Polity Press,
(1999) pp, 122-147.

مقدمه

ایده حقوق بشر عام یا «حقوقی که همه بالسویه صرفاً به واسطه انسان بودنشان از آن برخوردارند»، انگاره قدرتمند در سیاست‌های اواخر قرن بیستم است. اگرچه این ایده جدید نیست، اما شوک اخلاقی ناشی از نازیسم، کاتالیزوری شد که حقوق بشر را به پندار همه مردم جهان رهنمون ساخت. به موازات وحشت کامل از بازداشتگاه زندانیان جنگی، آزمایش پزشکی، کار اجباری و قتل عام که بعد از جنگ دوم جهانی پدیدار شد، مردم مفروضه‌ها درباره طبیعت حاکمیت و حق دولت‌ها در رفتار با شهروندانشان را، آن‌گونه که به اراده آنها وابسته باشد، زیر سؤال بردند.

دستاویز به اقتداری عالی تر از دولت، حقوق بشر عام تهدید کننده اصل حاکمیت و بالمآل همه اعضای جامعه بین المللی است.

اختلافات فی مابین ادعاهای جهانی و مدعیات مبتنی بر حاکمیت به عنوان مانعی مهم در متحقق شدن حقوق بشر باقی می ماند. با این حال با پایان جنگ سرد، افزایش جهانی شدن و پذیرش شبه جهانی ایده دموکراسی [لیبرال]،

برخی اندیشمندان و نویسندگان سیاسی بر این نکته اصرار دارند که چشم اندازها برای حمایت از حقوق بشر هرگز تا به این اندازه مطلوب نبوده است. امروزه دموکراسی و حقوق بشر به نحو فزاینده ای دوروی یک سکه تلقی میشوند.

با چنین اظهاراتی به دو دلیل باید با احتیاط برخورد شود: دلیل اول ناظر بر این مطلب است که آیا دموکراسی ملی شرط کافی برای تضمین حمایت از حقوق بشر جهانی است. در حالی که همه نظریه های مربوط به دموکراسی متضمن گرایش به حقوق هستند. اما این حقوق ضرورتاً به همه گروه ها یا افراد تسری داده نمی شوند. برای مثال، دموکراسی آتنی ها (Athens) حقوق را تنها به مردانی که در آتن به دنیا آمده بودند، اعطای می کرد؛ زنان و بردگان (slaves) از مشارکت سیاسی محروم بودند. بنابراین، اگر تعهد به دموکراسی لزوماً به معنای تعهد به حقوق برابر نباشد، لزوماً نمی تواند مستلزم تعهد به حقوق بشر جهانی باشد. به واقع هرگونه تلاش برای مشروعیت بخشیدن به مجموعه ای از حقوق بشر جهانی می تواند به عنوان تهدیدی علیه ادعای

بین الملل را از طریق لحاظ کردن مقوله حمایت حقوق بشر در مرکز نظم پس از جنگ به رسمیت شناخت. زمانی که در سال ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر طی قطعنامه مجمع عمومی به تصویب رسید، بسیاری بر این گمان بودند که تحقیقاً این ایده صرفاً موضوعی است که به زمان بستگی خواهد داشت.

با وجود این، در حالی که ایده حقوق بشر جهانی از برجستگی قابل ملاحظه ای در تبلیغات سیاست بین الملل برخوردار شد، اما چنان که باید به انجام نرسید. به نظرمی رسد آگاهی فزاینده در مورد حقوق بشر، اصول سنتی جامعه بین المللی را تحت تأثیر قرار داده است. در هر دو سطح ملی و بین المللی، دولت برای ایجاد و اعمال قواعد و هنجارها به عنوان برترین قدرت باقی است. از نظر هدلی بال، دولت های برخوردار از حاکمیت به تمرکز این حق برای خود که به صورت جمعی بازیگران اصلی سیاست جهانی باشند و دسته جمعی در جامعه دولت ها عمل کنند در مقابل با مدعیان فوق دولتی یا گروه های فرودولتی ناظر بر گرفتن این حقوق و صلاحیت ها از آنها ادامه می دهند.

بنابراین اصل بنیادی روابط بین الملل حاکمیت است که متضمن صلاحیت داخلی، تعیین سرنوشت و عدم مداخله در امور داخلی سایر دولت ها می باشد. از این رو، اصولی جهانی نظیر حقوق بشر، چالشی بر مفاهیم واقع گرایانه سنتی روابط بین الملل هستند. به عنوان یک

مشارکت‌شان را اعمال کنند، اما این به ندرت حاصل می‌شود، مگر این‌که خود جامعه جهانی دموکراتیزه شود.

از این حیث، ملل متحد اغلب به عنوان اولین گام در دموکراتیک کردن سیاست جهانی تلقی می‌شود. با وجود این، نقش ملل متحد در زمینه حقوق بشر متناقض است. از یک طرف میزان مؤثری از حقوق بین‌الملل که راجع به حقوق بشر از سوی ملل متحد وضع شده، باعث بحث‌های وسیعی در سطح گسترده‌ای از محاکم ملی و بین‌المللی شده است. این امر ایده حقوق بشر را محور سیاست جهانی (politics global) قرار داده و توجه تعداد زیادی از سازمان‌های غیردولتی را که به تأمین عدالت و حمایت از حقوق در سراسر جهان اختصاص دارند، به خود معطوف داشته است. همچنین سازمان ملل متحد، ولو صرفاً به دلیل افزودن حقوق بشر به دستور کار سیاسی بین‌المللی، اداره روزمره روابط بین‌الملل را دگرگون می‌کند و با تقاضای توجه بیشتر و رفتاری متفاوت از گذشته، باعث تغییر در نظم هنجاری بین‌المللی شده است. در این راستا، سازمان ملل متحد به گسترش جهانی «ایده» حقوق بشر کمک کرده است. از طرف دیگر سازمان ملل متحد، به عنوان سازمانی مبتنی بر «حاکمیت‌های برابر» و «عدم مداخله»، نمی‌تواند به متحقق ساختن حقوق بشری که خود ایجاد کرده پاسخگو باشد. این امر در ادعاهای متوالی منعکس شده که سازمان ملل متحد مکان مناسبی برای

یک جامعه دموکراتیک دال بر تصمیم‌گیری راجع به سیستم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خاص خود تلقی شود.

دوم، حتی اگر دموکراسی ملی بنابر ماهیتش بتواند بر حقوق بشر رهایی بخش استوار باشد، دولت‌ها در یک دنیای موصوف به دنیای جهانی شده (globalized) قرار دارند. اگر چه برخی از موافقین بر این گمان‌اند که وابستگی متقابل فزاینده اقتصادی باعث رشد موازی «وابستگی متقابل اخلاقی» می‌شود، اما جامعه جهانی (society global) نشانه‌های کمی از خود دموکراتیک کردن را به عنوان راه حلی در قبال قصور بالقوه حکومت‌های ملی نسبت به حقوق رهایی بخش نشان می‌دهد. یکی از پیامدهای جهانی شدن این است که -اگر زمانی این گونه بود- دیگر ممکن نیست توسعه، امنیت، تخریب محیط زیست یا حقوق بشر را به عنوان مسائل ملی انحصاری تلقی کنیم و اگر این مسائل انحصاری یا منحصراً ملی نیستند، بالمآل از نهادهای دموکراسی ملی به تنهایی نمی‌توان انتظار داشت که چارچوبی را برای مشارکت مردم در تعقیب راه حل‌ها ارائه دهند. بنابراین اگر ما در خصوص حمایت از حقوق بشر جدی هستیم، کافی نیست که نهادها و رویه‌های دموکراسی لیبرال را فقط در سطح ملی ارتقا بخشیم. در حالی که دموکراسی باید از رهگذر تقویت نهادهای ملی تقویت شود، اطمینان داریم که گروه‌های معزول به حاشیه رانده شده یا فراموش شده نیز می‌توانند حق

مبتلا به شب ادراری است، ملاقات می کنید. در طول مکالمه شما ممکن است کلمه right در سه جهت [مفهوم] متفاوت به کار رود: اول، دوست شما ممکن است به سادگی پاسخ گوید: «من نگران شما را نسبت به سلامتی او کاملاً درک می کنم. دوم، ممکن است او دل مشغول این باشد که آیا آن دختر یا پسر از تکنیک درست برای خلاصی از شب ادراری استفاده کرده است. در آخر، ممکن است دوست شما بخواهد درباره این حق که [او] باید از شب ادراری نجات یابد سخن گوید. دو کاربرد اول از [کلمه] right مؤید وضعیت جاری ناظر بر اقدام به درمان به ترتیب اولویت است، در حالی که سومی منجر به مسائل اخلاقی پیچیده تری برای انجام تعهدات، تکالیف و مسئولیت هایی می شود که ما در روابطمان با دیگران فرض می گیریم (۱۹۸۶ PP.۷-۸, Vincent). حقوق در این مفهوم می تواند به منزله دارایی های افراد به عنوان آحاد اجتماع تلقی شود.

با وجود این برخورداری از یک حق همیشه آن را به یک ادعای جهانی تبدیل نمی کند. شخصی ممکن است با ادعای حقوق سرزمینی که در آن زندگی می کند، حق قانونی بر برخی اصول داشته باشد و بر این اساس تحت حمایت قرار گیرد. چنین ادعایی می تواند از هنجارهای حقوق عمومی، نظیر حق مراقبت بهداشتی یا از توافقنامه های قراردادی خاصی که بین دو یا چند طرف منعقد شده نشأت گیرد. در حالی که چنین قوانینی ممکن است انعکاسی از دیدگاه

استانداردسازی است، اما در اجرای آن ضعیف می باشد. کوتاه سخن این که سازمان ملل متحد در قبال تقاضای دولت ها پاسخگو باقی می ماند، اما نسبت به مردم و تحقق حقوق آنها خیر.

این مقاله نگاه انتقادی به این ادعا خواهد داشت که حقوق بشر جهانی بیانگر بخشی از فرآیند دموکراتیک کردن نظم جهانی است. این مقاله با برقراری تمایز بین حقوق بشر با دیگر انواع حقوق شروع می شود. در قسمت بعد ترتیبات رسمی اختصاص داده شده به حمایت از حقوق بشر در سطوح جهانی و منطقه ای بررسی می شود. سپس چند موضوع مورد بررسی قرار خواهد گرفت که بیانگر موانع ایجاد یک نظام حمایتی از حقوق بشر به عنوان بخشی از فرآیند دموکراتیک کردن نظم جهانی است. این نوشتار با طرح پرسش هایی در مورد آینده حقوق بشر تحت شرایط جهانی شدن پایان می پذیرد.

حقوق به عنوان حقوق بشر جهانی

قبل از نگاه مختصر به تشکیلات بین المللی موجود برای حمایت از حقوق بشر، اهمیت دارد که حقوق بشر را از انواع حقوق متمایز کنیم. زبان حقوق هم اکنون تا حد زیادی بخشی از گویش روزمره ماست که به ندرت از این اندیشه که «حقوق یک کلمه مفرد نیست» فارغ می شویم. تصور کنید شما دوستی را که پزشک معالج بیمارستانی است و مشغول درمان کودکی که

اخلاقی مسلط یک اجتماع باشد، اما مشروعیت قانونی ممکن است از سوی کسانی که دیدگاه‌های متفاوتی دارند به چالش کشیده شود. برای مثال، در کشوری که سقط جنین قانونی است، یک زن ممکن است قراردادی مشروع با یک جراح برای سقط یک جنین منعقد نماید. در حالی که جراح و زن ذی نفع می‌توانند ادعای حقوق قانونی ناشی از قوانین کشوری و حقوق خاص ناشی از قرارداد را داشته باشند، اما هنوز پرسش‌های زیادی نسبت به حق اخلاقی جراح برای انجام عمل و حق اخلاقی زن برای تعقیب جنین عملی و حقوق طفل به دنیا نیامده وجود دارد. این پرسش‌ها حقوق را امتیازات اخلاقی تلقی می‌کنند که فوق حقوق موضوعه‌ای قرار دارند که فضای سیاسی را برای مخالفان سقط جنین فراهم می‌آورد، کسانی خواهان تغییر حقوق در مفهوم دارایی‌های معنوی از نوع خاصی هستند که اساساً فرا-حقوقی اند. هدف اصلی آنها به چالش کشیدن یا تغییر نهادها، رویه‌ها و هنجارهای موجود است. در نتیجه، حقوق بشر جهانی مبنای مشروعی را برای چالش هنجاری‌های سیاسی و اجتماعی پذیرفته شده، حتی در جوامع دموکراتیک تحت حاکمیت قانون ارائه می‌دهد.

از این رو همه دارایی‌های اخلاقی، حقوق بشر جهانی تلقی نمی‌شوند. از این گذشته، ایده‌های اخلاقی ممکن است از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت باشند. از منظر حقی که باید حق بشری جهانی باشد، همه افراد

می‌توانند به واسطه مشارکت و سهمشان از نژاد انسانی از آن برخوردار شوند. جامعه اخلاقی بر اساس این ادعا جامعه جهانی بشری است. این حق نمی‌تواند بایک جامعه محلی یا ملی خاص و حتی با یک جامعه داخلی تعریف شود. بنابراین در هرگونه سلسله مراتبی از حقوق، حقوق بشر در رأس قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر، این حقوق همه ادعاهای دیگر را مغلوب می‌سازد. در حالی که یک شرکت چوب بری در جنگلهای آمریکای جنوبی فعالیت می‌کند ممکن است مدعی حق قطع درختان منطقه‌ای باشد که مدعی مالکیت آن است، اما حقوق انسانی مردم بومی که در آن جنگل زندگی می‌کنند باید بر همه ادعاهای دیگر ترجیح داده شود. در این نمونه، تهدید محل سکونت مردم یک قبیله به عنوان تهدید حق حیات انسانی شان تلقی می‌شود.

در نهایت این که حقوق بشر مانند سایر حقوق، ادعاهایی علیه دیگری است. برخی مکلف به پاسخگویی به حقوق مورد ادعای شما هستند و باید حقوقی را که شما تحت حمایت آن قرار دارید، تضمین کنند. در برخی موارد نظیر حق حیات و آزادی، پیدا کردن یک مسئول مشکل نیست، زیرا همه اعضای جامعه موظف به مدارا و خویش‌شناری هستند، یعنی می‌توان گفت حمایت و پشتیبانی از حیات و آزادی شما بستگی به این دارد که شما تکلیف عدم نقض زندگی و آزادی دیگران را بپذیرید. اینها اغلب «حقوق منفی» نامیده شده‌اند، به این دلیل که

جهانی شدن حقوق بشر

در دوره پس از جنگ جهانی دوم، ایده حقوق بشر از رهگذر ایجاد و سازماندهی رژیم‌های حقوق بشر جهانی شده است. مفهوم «رژیم‌های بین‌المللی» یک رهیافت مشترک برای فهم جامعه بین‌المللی و نظم جهانی شده است. رژیم‌ها مجموعه‌ای از اصول، نرم‌ها [هنجارها]، قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری تلقی می‌شوند که دولت‌ها در یک حوزه موضوعی خاص روابط بین‌الملل بر روی آن توافق می‌کنند. رژیم‌ها در سطح منطقه‌ای یا جهانی عمل می‌کنند، اگرچه بسیاری از رژیم‌ها مربوط به تنظیم روابط اقتصادی (تجاری، مالی، کشتیرانی، انرژی و...) هستند، اما قواعد و هنجارهای سازماندهی شده بین‌المللی که رفتار را در برخی دیگر از ابعاد سیاست بین‌الملل از جمله حقوق بشر تنظیم می‌کنند، نیز به عنوان رژیم توصیف شده‌اند. به واقع از آنجا که هنجارها برای رژیم‌های بین‌المللی بسیار محوری هستند و حقوق بشر یک موضوع هنجاری تلقی می‌شود، به نظر می‌رسد رهیافت رژیم کاملاً مناسب باشد.

۱- رژیم حقوق بشر جهانی

اگرچه اصل حقوق بشر جهانی، در یک عصر جهانی، موردشناسایی قرار می‌گیرد، اما دولت‌ها به دفاع از حق خود بر مبنای صلاحیت داخلی ادامه داده و بیوسته در برابر رویه‌های اجرایی قوی ناظر بر حمایت حقوق بشر [از سوی جامعه بین‌المللی] که متضمن دخالت حتی از نوع

مستلزم چیزی بیش از این که ما را محدود کنند، نیستند. با این حال، ادعاهای ناظر بر حقوق اقتصادی و اجتماعی از صراحت کمتری برخوردارند. حقوق اقتصادی «حقوق مثبت» هستند، زیرا ادعای آنها مقتضی مشارکت دارنده تکلیف است. اگر حق تغذیه وجود داشته باشد، طبیعتاً برخی باید آن را متحقق سازند. در طول تاریخ حقوق، برخورداری از ادعاهای اقتصادی، وضعیتی تلقی شده که مطالبه‌کننده در آن زندگی می‌کند. در حالی که این دیدگاه ممکن است در گذشته از نیرویی برخوردار بوده باشد، اما سازمان‌های جهانی مالی و صنعتی از جمله سازمان خواربار و کشاورزی این استدلال را تضعیف می‌کنند. همان‌طور که جان گالتونک مستدلاً اظهار داشته، فقر، تخلفات حقوق بشر و فقدان کرامت انسانی (human dignity) در زمره هزینه‌های اجتماعی جهانی شدن قرار دارد.

خلاصه بحث تا اینجا:

* حقوق بشر می‌تواند به عنوان دارایی‌های اخلاقی - معنوی تلقی شود که متعلق به همه آحاد بشری (انسان‌ها) است. آنها در رأس هرگونه سلسله مراتبی از حقوق قرار دارند و اغلب برای چالش سایر مدعیات حقوقی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

* تمایز بین حقوق مثبت و منفی، زمانی که درباره تکلیف‌دارندگان حقوق‌سختن می‌گوییم، مهم است.

۱۹۴۸ با قطعنامه مجمع عمومی به تصویب رسید، از ۵۶ دولت عضو، ۳۰ دولت نماینده فرهنگ سیاسی کشورهای صنعتی غربی و سفید بودند. مجمع عمومی امروز دارای ۱۹۱ عضو است، در حالی که نمایندگی فرهنگ غربی در حد ۳۰ دولت باقی مانده است. در نتیجه اعلامیه مزبور به نحو فزاینده‌ای به دلیل تأکید بر هنجارهایی که درخواست‌ها و مطالبات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بسیاری از کشورها را تأمین نمی‌کند، مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

قواعد رژیم حقوق بشر جهانی در عهدنامه‌ها، میثاق‌ها و پروتکل‌های متعدد حقوق بین‌الملل یافت می‌شوند. مهم‌ترین این عهدنامه‌ها عبارت‌اند از: میثاق حقوق مدنی-سیاسی (CCPR) و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (CESCR) که هر دو در سال ۱۹۶۶ برای تصویب آماده شدند و در سال ۱۹۷۶ لازم‌الاجرا شدند. دیگر اجزای مهم حقوق بین‌الملل شامل عهدنامه مربوط به تبعیض نژادی (۱۹۶۶)، عهدنامه مربوط به تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹) و عهدنامه علیه نسل‌کشی (۱۹۴۸) است. قواعد رژیم جهانی مبتنی بر هنجارهایی هستند که در اعلامیه یافت می‌شود، اما از این حیث متفاوت‌اند که حاوی تکالیف و مسئولیت‌های خاص برای دولت‌ها بوده و نظام‌های کنترلی پیشرفته‌ای را به منظور کاهش تخلفات ایجاد کرده‌اند.

اجرا، مؤید عنصر تصمیم‌گیری رژیم جهانی است (نمودار شماره ۱). با به خاطر سپردن تنش

ضعیف بوده، مقاومت کرده‌اند. این امر در رژیم حقوق بشر جهانی که در فعالیت‌های سازمان ملل متحد متمرکز است، سازمانی که خود مبتنی بر اصل حاکمیت می‌باشد، منعکس شده است. همان‌طور که جک دانلی نوشته، ضعف رژیم جهانی [حقوق بشر] «پیامد تصمیمات سیاسی آگاهانه» است که از طریق نگه داشتن حقوق بشر در حد الفاظی از حاکمیت حمایت می‌کنند. بنابراین باید به خاطر بسپاریم که «هنجارهای روی کاغذ» رسمی این رژیم‌ها ممکن است درباره «هنجارهای واقعی» ملازم با رفتار حقیقی چیزی به ما نگوید.

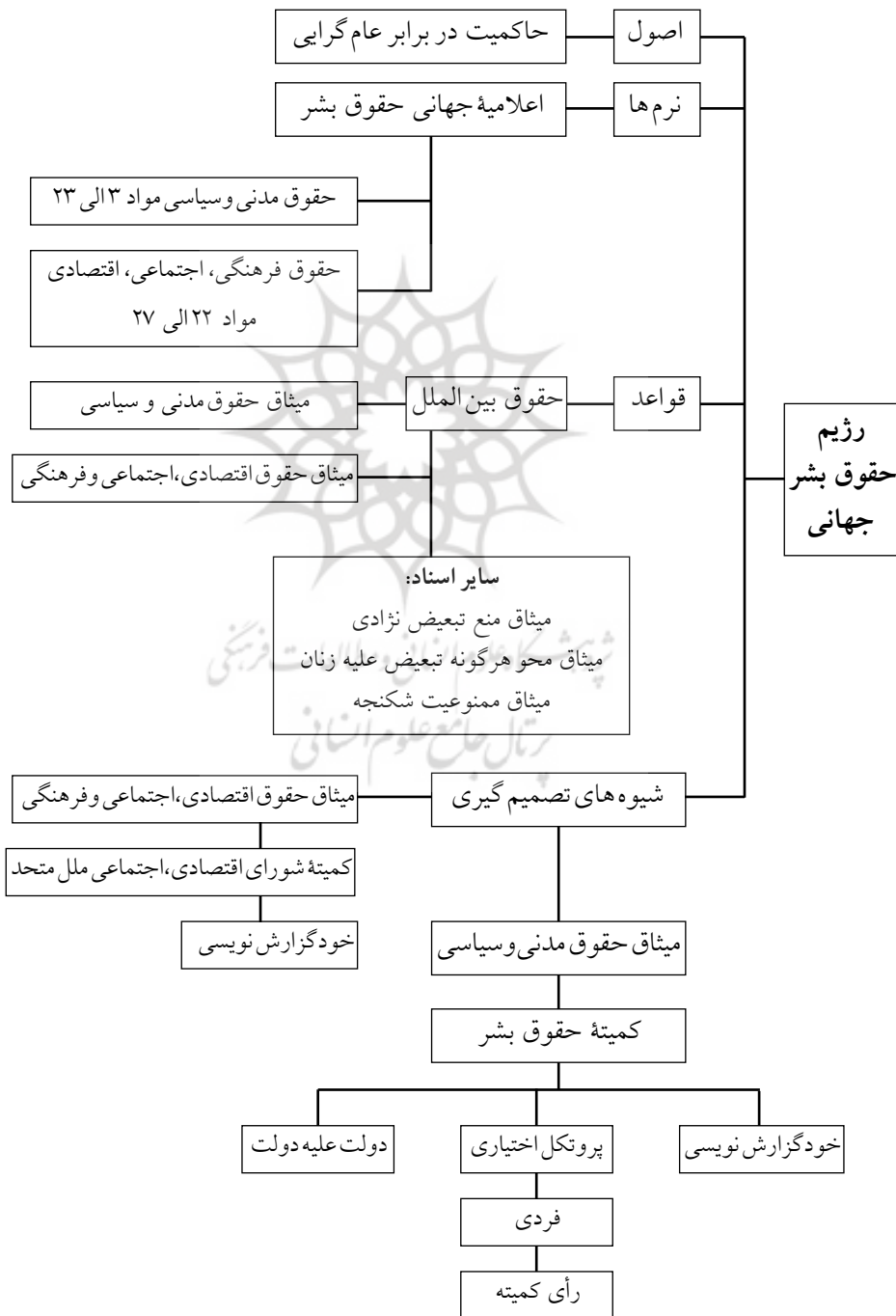
عموماً پذیرفته شده که هنجارهای همه رژیم‌های حقوق بشر مبتنی بر ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر هستند. اعلامیه جهانی دسته‌وسیعی از حقوق را بیان می‌کند: از جمله حق حیات (ماده ۳)، حق آزادی [رهایی] از بردگی و شکنجه (مواد ۴ و ۵)، حق برابری در مقابل قانون (مواد ۶ الی ۱۰) حق مالکیت (ماده ۱۷)، حق آزادی اندیشه و مذهب (مواد ۱۸ و ۱۹) و حق کار و اجرت مناسب (ماده ۲۳). مواد ۳ تا ۲۱ مربوط به حقوق مدنی و سیاسی هستند. در حالی که مواد ۲۲ تا ۲۷ ناظر بر حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشند. این اعلامیه پیامد تلاش سیاسی است که در طول سال‌های اولیه ملل متحد صورت گرفته، اما هنجارهای گنجانده شده در آن در سطح گسترده‌ای پذیرفته شده که دارای سوگیری قوی لیبرال غربی هستند. زمانی که این اعلامیه در ۱۰ دسامبر

بین حاکمیت و مدعیات جهانی، روش بسیار مطلوب برای اجرای (حقوق بشر) نظامی است که دولت‌های عضو میثاق راه ملزم به ارائه گزارش‌های دوره‌ای به هیأت کارشناسان یا یک کمیته می‌نماید. کمیته حقوق بشر (HRC) این نقش را براساس شرایط و مفاد میثاق حقوق مدنی و سیاسی ایفا می‌کند، در حالی که کمیته تشکیل شده از سوی شورای اقتصادی اجتماعی ملل متحد گزارش را براساس میثاق حقوق اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دریافت می‌کند. اگر چه نظام‌های خودگزارشی در برخی موارد محدود نسبت به رویه‌های حقوق بشر داخلی نتیجه بخش بوده‌اند، اما عملکردهایی که مقتضی بازدیدهای گسترده هستند، نسبتاً دست نیافته باقی مانده‌اند. کمیته حقوق بشر هیچ قدرتی برای وادار کردن به اجرای میثاق در اختیار ندارد. نظام خودگزارشی در عین حال برای سوء استفاده قابل توجه نیز باز است. برای مثال اگر چه در سال ۱۹۹۰ در سطح گسترده‌ای گزارش شد که سیک‌ها (Sikhs) در هند، [نسبت به مسلمانان] مرتکب تخلفات گسترده شده‌اند، اما کمیته حقوق بشر، قبل از این که حکومت هند گزارش خود را ارسال کند، چهار بار درخواست گزارش کرد. در انتها، زمانی که گزارش می‌رسید، اغلب ناقص بود، برخی مواقع مدعی بودند که شهروندان نیازی نداشتند که به میثاق استناد کنند، چراکه قانونگذاری ملی در سطح پیشرفته تری قرار دارد. یا این که به راحتی اظهار می‌داشتند که همه

حقوق میثاق در حقوق ملی لحاظ شده است. دو روش دیگر اجرای حقوق بشر، مطابق میثاق مدنی و سیاسی باید ذکر شود. ابتدا براساس ماده ۴۱ دولت عضو میثاق می‌تواند علیه عضو دیگر اقامه دعوی می‌کند، مشروط بر این که هر دو صلاحیت کمیته را برای پذیرش چنین دعایی اعلام کرده باشند. این رویه هرگز مورد استفاده قرار نگرفته و احتمالاً در آینده نزدیک هم بدون استفاده خواهد ماند. دوم، کمیته حقوق بشر براساس پروتکل اختیاری با اطلاعاتی مواجه می‌شود که اقامه شکایت از سوی افراد راه، زمانی که همه راه‌های داخلی طی شده باشد، امکان پذیر تلقی می‌کند. این روش، عدول اساسی از دیدگاه سنتی حقوق بین الملل و بیانگر تضعیف عمده حاکمیت است. تا سال ۱۹۹۱، کمیته حقوق بشر ۴۷۲ کمیته فرعی راجع به ۳۶ دولت تأسیس کرد و راجع به ۱۲۵ قضیه اعلام نظر کرد. این امر باید در برابر ۳۵۰۰ مکاتبه‌ای مورد توجه قرار گیرد که سالانه کمیته حقوق بشر دریافت کرده است. اگر چه بسیاری از مکاتبات از لحاظ فنی بیهوده یا غیرقابل قبول هستند، اما دستاوردهای چشم انداز پروتکل اختیاری را نشان می‌دهد. در تحلیل نهایی، اعمال رویه‌های پذیرفته شده از سوی ملل متحد می‌تواند به گونه‌ای مناسب به عنوان «بیش از ناله و زاری» اما «کمتر از خروش و غریدن» توصیف شود.

۲) رژیم اروپایی
کنوانسیون اروپایی به منظور حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در نوامبر ۱۹۵۱، حدود

نمودار شماره ۱- رژیم حقوق بشر جهانی



۲۵ سال قبل از دو میثاق ملل متحد، پذیرفته شد. این کنوانسیون به عنوان پیشرفته‌ترین رژیم منطقه‌ای [حقوق بشر] تلقی می‌شود. رژیم اروپایی بیانگر تلاش برای فهرست کردن حقوق و ایجاد سازمانی برای حمایت از آنهاست. همه حقوق فهرست شده از ماهیت سیاسی و مدنی برخوردارند. از جمله حقوق حیات، حقوق مربوط به محاکمه منصفانه، حقوق حاکمیت و آزادی اجتماعات. از نظر رابرتسون (Robertson) فهرست حقوق ملحوظ در کنوانسیون اروپایی محدود به حقوقی می‌شود که در یک «جامعه دموکراتیک» ضروری تلقی می‌شوند. این کنوانسیون، یک کمیسیون (کمیسیون اروپایی حقوق بشر) و یک دادگاه (دادگاه اروپایی حقوق بشر) ایجاد کرده است. کمیسیون شکایات رسیده از سوی گروه‌ها، سازمان‌های غیردولتی و دولت‌ها را بررسی می‌کند.

دولت‌های عضو نیز می‌توانند صلاحیت کمیسیون را برای بررسی شکایات رسیده از سوی اتباع خود بپذیرند. اگر کمیسیون نتواند به حل و فصل مسألت‌آمیز نائل شود، متعاقب گزارش کمیسیون می‌توان پرونده را به منظور بررسی قضایی به دادگاه اروپایی ارسال کرد. نه کمیسیون و نه دادگاه قدرت اجرای تصمیمات متخذه خود را ندارند.

در خصوص اهمیت مجاز بودن بازیگران غیردولتی و افراد در دادخواهی از کمیسیون

نباید مبالغه شود، چرا که به صورت فرضی پذیرفته می‌شود که حمایت از حقوق بشر بر

حاکمیت ترجیح دارد. اگرچه اعضای کنوانسیون اروپایی، دولت‌ها هستند، اما سازمان [وصول] شکایات فردی، مؤید ظهور برخی اشکال حقوق فراملی (transnational)، جهان‌گرایانه (cosmopolitan) یا فوق ملی (supranational) در مقابل حقوق بین‌الملل یا بین‌الدولی (interstate) است. شاید این امر در فضای اروپا فوق‌العاده و عجیب نباشد، جایی که همه اعضای کنوانسیون از فرهنگ سیاسی مشترکی برخوردارند که ویژگی آن احترام به حقوق مدنی و سیاسی است. از این حیث، دستاوردهای کنوانسیون اروپایی ممکن است «فارغ از علّیت، بیشتر انعکاسی از قدرت رژیم حقوق بشر» در نظر گرفته شود. با وجود این، اگر این پدیده در ظرفیت کامل خود، در مقیاس جهانی دنبال شود، تعریف سنتی حاکمیت و مفهوم جامعه دموکراتیک ملی در تنگنا قرار خواهند گرفت.

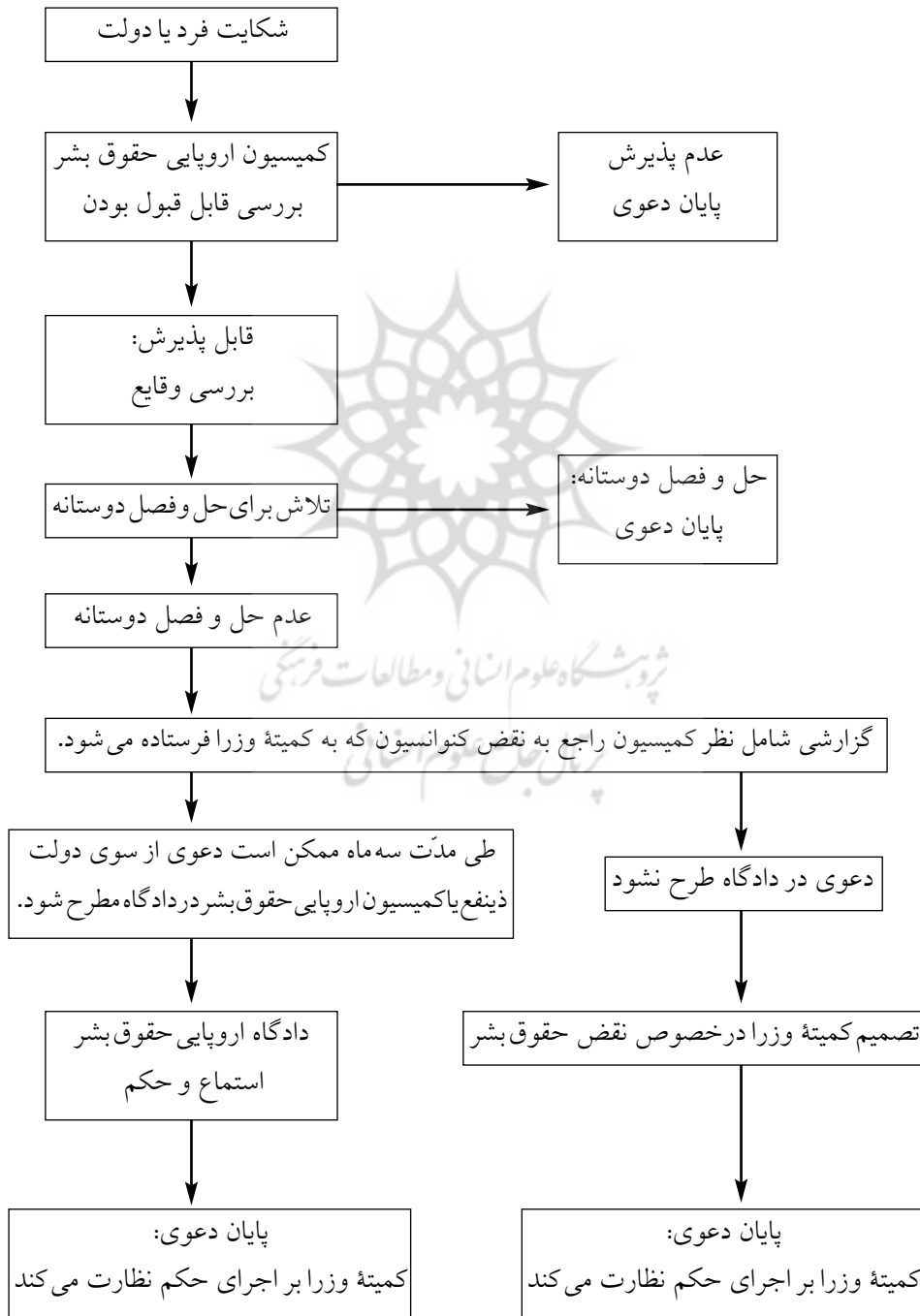
علاوه بر این، رژیم رسمی اقدام سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) نیز وجود دارد. این رژیم از آن حیث مهم می‌نماید که عضویت در سازمان، هم دموکراسی‌های اروپای غربی قدیم و هم دولت‌های جدید الاستقلال اروپای شرقی را شامل می‌شود. به ویژه این که سازمان امنیت و همکاری اروپا، در کمک به کشورهای جدید الاستقلال اروپای شرقی در جهت تهیه قوانین اساسی که متضمن مقررات حقوق بشر باشند، دخالت داشته است.

۳- رژیم حقوق بشر امریکایی

کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر (۱۹۶۹) که

نمودار شماره ۲- آئین دادرسی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر

برگردان



برخی مواقع از آن به منشور بنجول (Banjul) نام برده می‌شود، از دو جهت حائز اهمیت متمایز از رژیم آمریکایی و اروپایی حقوق بشر است. اول در حالی که منشور آفریقایی حقوق بشر اهمیت حقوق فردی را می‌پذیرد، بر حقوق جمعی مردم نیز تأکید دارد. مهم‌ترین حقوق در میان حقوق مردم عبارت‌اند از: حق مردم در بهره‌برداری از منابع طبیعی و ثروت خود، حق توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حق صلح و امنیت. دوم منشور آفریقایی، همچنین به طور کلی تکالیف فردی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. این تکالیف عبارت‌اند از: خدمت به اجتماع، تکلیف ارتقای حس همبستگی اجتماعی و ملی، تقویت وحدت آفریقا و حفظ و تقویت ارزش‌های فرهنگی آفریقایی.

این منشور در عین حال به ایجاد کمیسیون آفریقایی حقوق مردم و انسان مبادرت ورزیده است. اگرچه منشور آفریقایی دریافت شکایات و مکاتبات از سوی افراد و سازمان‌های غیردولتی را مقرر می‌دارد، اما هیچ ساز و کار قدرتمندی برای بررسی آنها ایجاد نشده است. به نظر می‌رسد منشور آفریقایی بدون فرهنگ سیاسی مشترک برای تحکیم رژیم به صورت متقابل و قدرت هژمونیک برای حمایت از حقوق بشر، به احتمال اندکی، در آینده قدرت اجرایی پیدا کند.

اگر چه در سطح گسترده‌ای، بحث‌ها و گفتگوهای زیادی صورت گرفته، اما تا به حال هیچ رژیم رسمی آسیایی حقوق بشر به منصفه

همه دولت‌های قاره آمریکا را شامل می‌شود و به افراد، گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی اجازه دادخواهی می‌دهد، بیانگر این معناست که حقوق فراملی ناظر بر حقوق بشر به اروپا محدود نمی‌شود. فهرست حقوق مورد حمایت این کنوانسیون، عبارت از همه حقوقی است که در چارچوب حقوق مدنی و سیاسی قرار می‌گیرند. هم کمیسیون (کمیسیون آمریکایی حقوق بشر) و هم دادگاه (دادگاه آمریکایی حقوق بشر)، برای این منظور تأسیس شده‌اند. با وجود این، در حالی که کنوانسیون، دادگاه مزبور را ایجاد کرده، اختیارات و مسئولیت‌های کمیسیون آمریکایی حقوق بشر بر مبنای یک رکن موجود، یعنی سازمان دولت‌های آمریکایی (OAS)، پیشنهاد شده است. در مقایسه با رژیم اروپایی، کمیسیون مزبور می‌تواند راجع به برخی قضایا تصمیم‌گیری کند، ولو این که تصمیمات مزبور از سوی دولت‌های عضو نادیده گرفته شوند.

اجماع فرهنگی و سیاسی ملحوظ در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، میان اعضای رژیم آمریکایی حقوق بشر وجود ندارد. بنابراین هرگونه پذیرش قواعد رژیم حقوق بشر ممکن است بیشتر از سوی ایالات متحده آمریکا صورت گیرد، که «اغلب از قدرت هژمونیک خود برای حمایت از این رژیم» از رهگذر وادار کردن دولت‌های بی‌میل و حتی سرکش به پذیرش تحقیقات کمیسیون استفاده کرده است.

۴- رژیم آفریقایی حقوق بشر

منشور آفریقایی - حقوق مردم و انسان (۱۹۸۱)،

ظهور نرسیده است.^(۱)

۵- سازمان‌های غیردولتی و حقوق بشر

پیوند و ارتباط میان رژیم‌های رسمی حقوق بشر و مطالبه حقوق بشر، در فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی، قابل مشاهده است. تعداد فزاینده سازمان‌های غیردولتی فراملی و داخلی که به حقوق بشر اختصاص داده شده‌اند، بیانگر رشد جامعه مدنی جهانی و زمینه یک نظم جهانی دموکراتیک تر هستند. به عبارت دیگر، ایده حقوق بشر که بر همگونی‌های میان همه مردم جهان تأکید می‌کند، به تقویت پیوندهای فراملی کمک کرده که بالمآل در جستجوی ظهور و تجلی در نهادهایی فراتر از دولت‌ها می‌باشد. در حالی که رژیم‌های رسمی حقوق بشر، در سازمان اجرایی خیلی ضعیف عمل می‌کنند، اما جهانی شدن چارچوب پیچیده‌ای از ارتباطات سازمان‌های غیردولتی را به منظور اعمال قدرت جهت خجالت دادن و شرم‌نامه سازی (embarrass) [دولت‌ها] تقویت کرده است. این سازمان‌ها اگرچه همیشه موفق نبوده‌اند، اما می‌توانند به منظور توسعه بخشیدن این معنا که مردم مستقل از دولت خود عمل می‌کنند، در افکار عمومی نفوذ کنند. یک نمونه از این موارد، مبارزه ضدآپارتاید است که در طول دهه ۱۹۸۰ علیه آفریقای جنوبی صورت پذیرفت. در حالی که بسیاری از کشورها از اعمال [تحمیل] مجازات‌ها علیه آفریقای جنوبی اکراه داشتند (از جمله بریتانیا و ایالات متحده آمریکا)، اما مجازات‌های غیررسمی از سوی سازمان‌های

غیردولتی مورد حمایت قرار گرفت.

از رهگذر فعالیت رسانه‌ای جهانی، سازمان‌های غیردولتی بر صاحبان منافع اقتصادی مهم فشار آوردند. این اعمال فشار در شرکت موتور فورد (Ford)، به رها کردن منافع خود در آفریقای جنوبی متعاقب از دست دادن بازار فروش در آمریکا منجر شد. علاوه بر این، افکار عمومی به ابزاری جهت تشویق شرکت‌ها در عدم سرمایه‌گذاری در آفریقای جنوبی تبدیل شدند. در بریتانیا اتحادیه‌های دانش‌آموزی از سیاست بایکوت بانک برکلیز (Barclays) پیروی کرده و ده‌ها هزار دانش‌آموز را وادار به افتتاح حساب جاری در بانک‌های دیگر کردند. اگر چه این بانک منکر هرگونه ارتباط شد، اما سهم مؤثر حساب‌های جاری باز شده در آن، در میزان درآمد آتی بانک، آن چنان تهدید شد که شرکت خود را در آفریقای جنوبی فروخت. منابع سازمان‌های غیردولتی، محدود است. اما در بسیاری موارد، این سازمان‌ها تصویر قابل توجهی از خود در بهره‌برداری از هنجارها و قواعد رژیم‌های رسمی حقوق بشر به نمایش گذاشته‌اند. ابتدا زمانی که یک سازمان غیردولتی، مدرک و سند تخلفات از حقوق بشر در اختیار داشته باشد، حقوق بین‌الملل به اتهامات علیه متهمین [عاملین نقض] مشروعیت بخشیده و یک نقطه اتکا به افکار عمومی اعطا می‌کند. دوم، اقدام سازمان‌های غیردولتی به عنوان مجرای قابل اتکا و معتبر به منظور رساندن دلایل و شواهد تخلفات از

رژیم‌های حقوق بشر تلقی می‌شوند. برای مثال در طول نشست‌های کمیسیون حقوق بشر، سازمان‌های غیردولتی همواره برای آگاهی دادن به اعضا و مشاوره در خصوص سوابق حقوق بشر همه کشورها در دسترس هستند.

از آنجا که کمیته حقوق بشر فاقد اختیارات لازم برای انجام تحقیقات یا بررسی در مورد صحت و سقم گزارش‌های ارسالی از سوی دولت‌هاست، اغلب مشاوره غیررسمی با سازمان‌های غیردولتی^(۲) به صورت شفاهی در خارج از سالن کمیته دنبال می‌شود. سوم، بسیاری از سازمان‌های غیردولتی به اقدام

- خلاصه بحث تا اینجا:

* رژیم‌های حقوق بشر، هم در سطح جهانی و هم در سطح منطقه‌ای عمل می‌کنند.

* همه رژیم‌ها مبتنی بر مجموعه‌ای از حقوق هستند که در اعلامیه جهانی حقوق بشر یافت می‌شوند. با این حال حقوق اقتصادی، از رژیم‌های حقوق بشر آمریکایی و اروپایی مستثنی شده‌اند.

* در حالی که همه رژیم‌ها به صورت قابل توجهی به وظیفه استاندارد سازی، مبادرت ورزیده‌اند، اما تنها رژیم اروپایی حقوق بشر است که در اجرا و اعمال پیشرفت داشته است. * سازمان‌های غیردولتی حقوق بشر، نمادی از ظهور جامعه مدنی جهانی‌اند و گامی به سوی دموکراتیزه کردن نظم جهانی تلقی می‌شوند.

تحقق حقوق بشر جهانی

در این قسمت، چند موضوع مورد بررسی قرار خواهد گرفت که از لحاظ تاریخی، تحقق

مستقیم جهت تضمین حقوق افراد و گروه‌ها مبادرت می‌نمایند. اقدام مستقیم حکایت از این ایده دارد که اشخاص «در موقعیت‌های عالی قدرت به احتمال زیاد درست‌تر عمل می‌کنند، چرا که می‌دانند رفتارشان تحت نظارت عمومی است». شاید مشهورترین نمونه شناخته شده در این خصوص اقدام گزارش‌نویسی

غفوبین الملل است که به منظور شرم‌نامه سازی رهبران سیاسی برای آزادی زندانیان طراحی شده است. نمونه‌های دیگر شامل تظاهرات صلح‌آمیز و مقابله مستقیم با حکومت که برخی مواقع به انقلاب منجر می‌شود، می‌باشد.

افزایش تعداد سازمان‌های غیردولتی و نوع فعالیت‌هایی که دنبال می‌کنند، تا حد زیادی بر پیوند بین رژیم رسمی، افزایش مطالبات جهانی حقوق بشر و رشد جامعه مدنی جهانی دلالت دارد. با وجود این باید یادآور شد که سازمان‌های

مقاومت یا طرفدار دموکراسی است، در حالی که در سطح بین‌المللی در نقدهای مربوط به جهانی‌شدن به عنوان شکلی از غربی‌سازی (Westernization) و امپریالیسم فرهنگی (Cultural imperialism) ابراز می‌شود.

در بحث حقوق بشر پس از جنگ جهانی دوم دو جنبه از نقش قدرت باید مورد توجه قرار گیرد. اول این که در گذشته ادعاهای حقوق بشر، دلالت بر چالش بر صاحبان منافع مسلطی داشت که از نظم موجود حمایت کرده‌اند. برای مثال اعلامیه استقلال آمریکا (۱۷۷۶) مشتمل بر ادعاهای حقوق بشر در مقابله با استمرار حاکمیت بریتانیا بود. با این حال، در دوره پس از جنگ جهانی دوم، هیچ نظم ناظر بر حفظ وضع موجود کاملی وجود نداشت. به موازات این که قدرتمندترین دولت از این جنگ ظهور می‌یافت، ایالات متحده آمریکا به دنبال ایجاد و استقرار نظامی بود که دیدگاه لیبرال حقوق را در برمی‌گرفت. مخالفین این نظم، کشورهای کمتر توسعه یافته و سوسیالیستی بودند که علائق آنها در ابراز نظریه حقوقی ای قرار داشت که از مطالعه حق تعیین سرنوشت و حق توسعه آنها، از جمله حق کنترل بر منابع طبیعی حمایت می‌کرد. بنابراین، بحث حقوق بشر پس از جنگ جهانی دوم، چالشی بر وضع موجود نبود، بلکه جزئی از تلاش در جهت خصیصه‌ای بود که نظم جهانی پس از جنگ می‌بایست به خود می‌گرفت. در نتیجه رژیم حقوق بشر باید در گستره جنگ سرد، موصوف

حقوق بشر جهانی [عام] و امکان نظم حقوقی دموکراتیک تراختی کرده‌اند. این موضوعات عبارت‌اند از: نقش قدرت، نسبی‌گرایی فرهنگی، فهرست حقوق و محدودیت‌های مربوط به حقوق بین‌الملل.

۱- قدرت و حقوق بشر

در مطالعه دموکراسی و حقوق بشر نمی‌توان از توجه به قدرت اجتناب ورزید. اگر چه گفتمان حقوق بشر، عموماً به زبان آرمان‌گرایی صورت می‌گیرد، اما رژیم جهانی [حقوق بشر] به میزان زیادی شکل و ویژگی خود را مرهون مبارزات بین تمایلات و گزارشات متفاوت است. سنت غربی فلسفه سیاسی به دنبال مبنایی برای حقوق در مفاهیم جهانی و بی‌انتها [بدون زمان] (timeless)، نظیر حقوق طبیعی، ربانیت (deity) یا امور بدیهی بوده است. در عین حال باید حقوق در بستر سیاسی و اجتماعی، از جمله «قدرت» و «منافع» (interests) درک شود. این امر بدین معناست که ایده‌ها و رویه‌های مربوط به حقوق بشر از سوی مردم در شرایط تاریخی، اجتماعی و اقتصادی خاص ایجاد می‌شوند. در حالی که فرمان کبیر^(۳) (magna carta) یا لایحه حقوق آمریکا اغلب به زبان عقل، فلسفه و دموکراسی توضیح داده می‌شود، اما ادعاهای ناظر بر حقوق، همیشه بیانگر چالش سیاسی نسبت به نظم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود هستند. بحث جاری مربوط به حقوق بشر ناظر بر قدرت است. در سطح ملی این موضوع مانیفست جنبش‌های

فردی را خواهند پذیرفت. بنابراین رژیم جهانی حقوق بشر به عنوان نشان ورود (arrival) تلقی شد تصدیق این که برخی حقوق مدنی و سیاسی مبنای اساسی یک جهان عادلانه و صلح آمیز را فراهم آورده است. برعکس، دولت های اروپای شرقی حقوق بشر را به عنوان نقطه عزیمت به سوی یک نظم نوین تلقی کرده اند، که عدالت اجتماعی و اقتصادی را به ارمغان می آورد. فهم و تلقی حقوق بشر به عنوان نقطه عزیمت، دیدگاه تاریخی دولت های سوسیالیستی که دنیا را در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم تلقی می نمودند، منعکس ساخت. بنابراین آنها استدلال می کردند که رژیم حقوق بشر باید بر دسته ای از حقوق تأکید به عمل آورد که هنجارهای سوسیالیستی در آینده را منعکس سازد. بر این اساس دولت های سوسیالیستی استدلال می کردند که حقوق بشر نه ذاتی و نه طبیعی است، بلکه از رهگذر نیروهای تاریخی که سطح توسعه اجتماعی و اقتصادی مردم را معین می کنند، تعیین میشود. بنابراین دولت های سوسیالیستی بر این گمان بودند که نظریه شان راجع به حقوق بشر، مترقیانه است در حالی که نظریه غربی حقوق بشر، به گونه ای محافظه کارانه وابسته به ایده ها و ارزش های منسوخ است.

پایان جنگ سرد و ظهور پذیرش جهانی ارزش های لیبرال بازار آزاد^(۴)، مؤید این

به مبارزه ایدئولوژیک بر روی ارزش ها درک شود.

دوم، کشورهای کمتر توسعه یافته اغلب دولت های قدرتمند را به تلاش جهت تحمیل مجموعه ای از ارزش ها بر آنها، یا بنا کردن ساختارهای جدید سلطه استعماری متهم می کنند. تأکیدات انجام شده در خصوص حقوق مدنی و سیاسی از سوی دولت های غربی از اصول لیبرال نشأت می گیرد که آزادی عمل فردی، عدم مداخله دولت در موضوعات اجتماعی و اقتصادی و اصل مهم آزادی اقتصادی (Laissez faire) را در برمی گیرد. از نظر کشورهای غربی، به ویژه ایالات متحده، حقوق بشر تنها می تواند به عنوان مجموعه ای از ادعاها تعریف شود که دولت ها را به خودداری از اقدامات ناقض آزادی ملزم می کند. ایدئولوژی لیبرال حداکثر آزادی ابتکار عمل و بهره برداری از زمان، سرمایه و منابع در فرآیند تولید و معاوضه را به فرد اعطا می کند. اعمال اصل آزادی اقتصادی بر حقوق بشر، بیشتر اعطاکننده حقوق منفی است تا حقوق مثبت. مهم تر این که، حقوق منفی، ادعاهای سیاسی و مدنی هستند که دولت ها را به اجتناب از دخالت در دنیای خصوصی، اجتماعی و اقتصادی شهروندانش مکلف می کند.

متعاقب اقدامات غیرانسانی در جنگ جهانی دوم، پندار غرب این شد که همه مردم جهان، منطق و قریحه (خاصیت) نظارتی ارزش های لیبرال مبتنی بر اختیار و آزادی

معناست که مبارزه برای حقوق بشر غالب شده است. در حالی که این نظریه از این استدلال حمایت می‌کند که گروه‌های مسلط برای حفظ و استمرار کنترل تعریف حقوق به عنوان مبنایی برای مشروعیت بخشیدن تصویر اتویپایی خود در فرآیند اعمال قدرت برای شمول یا خروج گروه‌های کوچک‌تر بر مبنای اخلاقی تلاش می‌کنند. اما این احتمال ضعیف است که بحث حقوق بشر به نتیجه برسد. همان‌طور که استامرز خاطر نشان کرده مجموعه قواعد اخلاقی دیگری، از جمله یک نظریه حقوق، ویژگی اساسی مخالفت با گروه‌های حاکم و مسلط تلقی می‌شود. از این حیث سازمان‌های غیردولتی مهم هستند. اما کشورهایی که نظریه حقوق غربی را رد می‌کنند نیز از این وضعیت برخوردارند. در میان کشورهای مزبور، بسیاری از کشورهای آسیایی قرار دارند که به دیدگاه غربی حقوق بشر و ارزش‌های دموکراسی لیبرال اعتراض دارند.

در حالی که پایان جنگ سرد، مبارزه ایدئولوژیک برای حقوق را به پایان رسانده، اما هم‌اکنون مبارزه فرهنگی آغاز شده است.

۲- نسبی‌گرایی فرهنگی

بحث حقوق بشر به مدت دو قرن بر این استدلال مبتنی بود که حقوق بشر، ارزش‌های اخلاقی ناشی از یک فرهنگ خاص است که با زمان و مکان پیوند خورده، لذا نمی‌تواند حقوق همه انسان‌ها در کل تلقی شود. اگر کسی این تلقی از حقوق را بپذیرد، هر گونه تلاش برای

ایجاد مجموعه‌ای خاص از ارزش‌های اخلاقی ممکن است به منزله «امپریالیسم فرهنگی» (cultural imperialism) تعبیر شود. در دوران جدید دولت‌های کمتر توسعه یافته در مقام این برآمده‌اند که این استدلال را در اعتراض علیه غربی‌سازی (westernization) دنبال کنند. در کنفرانس جهانی حقوق بشر سال ۱۹۹۳ در وین، کشورهای آسیایی مدعی بودند که حقوق بشر، جهانی نیست، بلکه محصول فرهنگ غرب است که بر صنعتی شدن و توسعه اقتصادی مبتنی است. استدلال شده که غرب در مقام استفاده از حقوق بشر به عنوان وسیله استتار و لفافه‌ای (stalking horse)، جهت نیل به سلطه جهانی بر جهان فقیر و در حال توسعه است. چنین استدلال‌هایی که به نام نسبی‌گرایی فرهنگی صورت می‌گیرد، اغلب در حفظ دیدگاه واقع‌گرایانه سنتی سیاست بین‌الملل استفاده می‌شود که حقوق موضوعی منحصرأ داخلی به حساب می‌آید.

چندین جایگزین بین دو نگرش افراطی پیش گفته، یعنی «جهان‌گرایی رادیکال» و «نسبی‌گرایی رادیکال» وجود دارد که دیدگاه اول، همه ارزش‌های انسانی را جهانی می‌بیند و دیدگاه دوم حقوق را محصول بسترهای فرهنگی خاص می‌داند. نزدیک‌تر به طیف نسبی‌گرایی رادیکال این استدلال است که اگر چه حقوق بشر وجود دارند، اما آنها می‌توانند تنها برای جوامع خاص تعریف شوند. استدلال می‌شود که ارزش‌های انسانی، اصولاً اما نه کاملاً، از

همه وجود دارد. چنین بررسی به این امید صورت خواهد گرفت که فهرستی از حقوق ارائه دهد که همهٔ جوامع آن را بپذیرند. اگر چه این رهیافت بر روی این انتقاد باز است که حقوق محوری که شناسایی می‌شود، بیانگر پایین‌ترین مخرج مشترک می‌باشد، اما از ویژگی الزام به پذیرش وسیع برخوردار است. با این حال این رهیافت با چندین مشکل مواجه است. در اولین مرحله احتمال ضعیفی وجود دارد که بتوان به توافقی راجع به تعداد زیادی از این حقوق خاص دست یافت. برای مثال، چگونه می‌توانیم ادعای بسیاری از جوامع را که مردان و زنان دارای حقوق و تکالیف متفاوتی‌اند که مردان را برای جهان عمومی و زنان را برای دنیای خصوصی در نظر می‌گیرند، مورد بررسی قرار دهیم. صرفاً ارائه فهرستی که تلاش می‌کند توافق گسترده‌ای را کسب کند، مسئلهٔ تنفر اخلاقی نسبت به برخی رویه‌های فرهنگی را حل نمی‌کند. دوم، اگر بتوانیم روی فهرستی از حقوق که توافق گسترده‌ای را جلب کرده، مصالحه کنیم، باز فهرست ما شامل حقوقی است که اقلیتی آن را به رسمیت نشناخته‌اند. فرهنگ‌های مختلف، بر روی حقوقی تأکید می‌کنند که مناسب و هماهنگ با ارزش‌های ناظر بر رویه‌های اجتماعی موجود آنها عرضه شده و حقوقی که آنها را به چالش می‌کشد، رد می‌کنند. در عین حال رهیافت «گزینش و انتخاب» راه حل رضایت‌بخشی در خصوص توافق روی فهرستی از حقوق بشر

رهگذر فرهنگ یا عوامل دیگر تعیین می‌شوند. برای مثال در حالی که حقوق بشر ممکن است یک دیدگاه ناظر بر کرامت انسانی خاص اندیشهٔ غربی را مطرح کند، اما سایر سنت‌های فکری نظیر اسلام و آئین کنفوسیوس نیز در بستر فرهنگی و اجتماعی خود معتبر هستند. اصولاً ادعاهای جهانی تا آنجا که مطرح هستند، تنها به عنوان مانعی در برابر مطالبات افراطی، ابرازی از رهگذر ارزش‌های خاص فرهنگی مورد استفاده قرار می‌گیرند. ایدهٔ حقوق بشر تا حدی به این معناست که همهٔ جوامع آن را به رسمیت شناخته، اما هر جامعه‌ای آن را بر حسب فرهنگ خاص خود تعریف می‌کند. هویت شما به واسطهٔ عضویت شما در یک فرهنگ خاص، نه بر اساس برخی مفاهیم مجرد جامعه جهانی (world society) و برادری و خواهری بشری (brotherhood and sisterhood of human kind) تعریف می‌شود. از آنجا که فرهنگ جاوه (Java) از فرهنگ غنا (Ghana) متفاوت است، هیچ مبنایی برای ترجیح مفاهیم غنایی حقوق بشر بر مفاهیم جاوه‌ای وجود ندارد. بنابراین، از حقوق تنها می‌توان در یک جامعهٔ خاص برخوردار بود و یا آن را علیه یک جامعهٔ خاص ادعا کرد. هیچ فرهنگ خاصی نمی‌تواند مدعی شود که روایتش از حقوق بشر یا نظام حکومتی برتر است. در جایی بین دو گروه رادیکال، ایدهٔ کشف حقوق بشر از طریق مطالعهٔ دقیق همهٔ فرهنگ‌ها برای ارائه ارزش‌های محوری مشترک برای

جهانی ارائه می‌دهد که ما باید روی آن مذاقه لازم را به عمل آوریم.

راه حل سوم، در قبال مسئله نسبی‌گرایی به طیف جهان‌گرایانه گرایش دارد. توجه این راه‌حل به فرآیندهای جهانی‌شدن برای توجیه جهانی بودن حقوق بشر است. به موازاتی که جهانی‌شدن، همه مردم جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، از کوچک‌ترین روستاها در آند (Andes)، تا بزرگ‌ترین اداره شرکت در نیویورک، یک فرهنگ جهانی خاص دارد که مردم را صرف نظر از زندگی و ارزش‌های سنتی‌شان به طرف خود می‌کشد. در حالی که اختلافات فرهنگی مهم هستند، درخواست حقوق بشر عام پاسخی به رویه‌های متغیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است که جهانی‌شدن را توصیف می‌کنند. گفته شده حقوق بشر باید جهانی باشد، به این دلیل که برای اولین بار مردم جهان در یک تاریخ واحد زندگی می‌کنند. این فرآیندها جامعه سیاسی بین‌المللی را صرف نظر از جامعه دولت‌ها (society of states)، به سوی یک چارچوب اجتماعی وسیع‌تر که برخی آن را جامعه جهانی نامیده‌اند، دگرگون می‌سازد. بنابراین حقوق بشر عام، یک ادعای مقبول به دلیل فرهنگ مسلط خاص - ملازم با فرآیندهای جهانی‌شدن است.

در حالی که این مطالب ممکن است مبنای جالبی به نظر آید که وفق آن بر «حقوق بشر عام» تأکید شود، اما اتهام امپریالیسم فرهنگی را رفع نمی‌کند. مادامی که تمایز بین جهانی و

غربی‌سازی صریح و آشکار نباشد، منازعه به عنوان ویژگی بحث حقوق بشر باقی خواهد ماند. اغلب غرب متهم می‌شود که در تلاش است تا مشروعیت جهانی برای مجموعه‌ای از ارزش‌ها به دست آورد که از یک شیوه خاص حیات و احساس برتری غربی‌ها حمایت کند. اتهامی که غرب آن را این‌گونه تلقی می‌کند که با توسل به آن، از یک فرآیند اجتماعی جهانی (world social process)، یا نوسازی (modernization) یا از یک ساختار اجتماعی جهانی در حال ظهور جلوگیری می‌شود. بنابراین ابتدای ادعاهای حقوق بشر بر فرآیندهای جهانی‌شدن، به خطر جایگزینی منازعه فرهنگی بر سر حقوق به جای منازعه ایدئولوژیکی جنگ سرد منجر می‌شود. در حالی که دموکراتیزه کردن جامعه جهانی ممکن است راه میانه‌ای برای حل چنین منازعه‌ای باشد، اما پیامد آن نامعلوم باقی می‌ماند. برای اولین بار در تاریخ جدید حقوق، کشورهایی غیر از کشورهای دارای سنت مسیحی-یهودی، به ویژه اقتصادهای نوظهور آسیا، در وضعیت برتر ژئوپولیتیک قرار دارند. دموکراتیزه شدن ممکن است به واقع به گفتگوی مفیدی منتهی شود که مفهوم بین فرهنگی (cross-cultural) حقوق را توسعه می‌دهد، اما نهایتاً به توازی بین جهان‌گرایی غیرواقع‌بینانه و پرمدعا و یک نسبی‌گرایی فرهنگی فلج‌کننده می‌رسد. از سوی دیگر چنین گفتگویی ممکن است مبنایی را برای سیاست تفاوت (difference) و اظهارات

برتری اخلاقی (superiority moral) فراهم سازد. خاطر نشان کردن همه مشکلاتی که نسبی‌گرایی و قدرت منعکس می‌کنند، می‌تواند ما را با حس متمایزی قرین سازد که حقوق بشر هر چیزی است، اما جهانی نیست و ما باید هر اندیشه‌ای که این سوگیری را تقویت می‌کند، و ابگذاریم. و از این رو، تصور ما در اظهار این که حداقل برخی حقوق جهانی‌اند- فارغ از این موضوع که سرکوبی آنها چگونه ممکن است- ما را در موقعیت نامطلوب پذیرش ارزش‌های سایر جوامع قرار می‌دهد. آیا رویه نوزاد دخترکشی صرفاً به این دلیل که فرهنگ دیگری حقوق سنتی خود را ابراز می‌کند، قابل قبول است؟

افزون بر این، در بسیاری از کشورها، به ویژه کشورهایی که درگیر برنامه رشد [توسعه] سریع هستند، خود دولت به عنوان بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشر باقی می‌ماند. آیا ما می‌توانیم در غرب به بهره‌برداری از منابع جهانی شدن به منظور حفظ معیار زندگی مادی خود ادامه دهیم، در حالی که می‌دانیم حقوق کسانی که در کشورهای کمتر توسعه یافته زندگی می‌کنند، نقض می‌شود؟ در حالی که تسامح ممکن است ویژگی دموکراسی باشد، اما در حوزه حقوق بشر این امر می‌تواند به معنای واقعی کلمه، مهلک باشد.

۳- فهرست حقوق

به موازات مشکلات ناشی از قدرت و نسبی‌گرایی فرهنگی، مسئله‌ای که باید روی آن توافق شود، فهرست حقوق است. عدم توافق

در خصوص فهم حقوق بشر به عنوان نقطه عزیمت یا مقصد در بالا مورد اشاره قرار گرفت. اگر چه اعلامیه ملل متحد، هم حقوق سیاسی و هم حقوق اقتصادی را مورد توجه قرار می‌دهد، اما توافق کلی وجود دارد که اعلامیه مزبور، یک مصالحه سیاسی است که به منظور تسهیل پاسخ سریع به خشونت اخلاقی نازیسم صورت گرفته است. به پیروی از این اعلامیه، دولت‌های غربی از نفوذ سیاسی شان برای تضمین این امر استفاده کردند که تمایز بین حقوق اقتصادی و سیاسی از رهگذر تأکید بر یک میثاق مجزا برای هر یک تقویت و تثبیت شود. در حالی که در وضعیت‌های رسمی، دو میثاق از وزن برابری برخوردارند، اما در عمل به حقوق مدنی و سیاسی توجه بیشتری می‌شود. از نظر برخی نویسندگان اگر چه مدعیات اقتصادی ممکن است ایده‌آل‌های آرمان شهری باشند، اما حقوق نیستند. این نظر از جهاتی چند مورد تأیید است. اول، حقوق سیاسی و مدنی می‌تواند از رهگذر تدبیر ساده تصویب قوانینی که نقض حقوق را منع می‌کند، مورد پشتیبانی قرار گیرد. تصویب قانون در مورد حقوق نیازمند هیچ‌گونه ابزار مادی صرف هزینه نیست. دوم، در حالی که حقوق مدنی و سیاسی می‌تواند از طریق ساز و کارهای حقوقی اجرا شوند، اما دستیابی به حقوق اقتصادی منوط به سطح توسعه کشوری است که به آن دست یافته‌است. بنابراین ادعای حقوق اقتصادی برای بسیاری از مردم غیر واقع‌بینانه است. سوم،

سایر حقوق برخوردار نخواهد شد، مگر این که محرومیت بر طرف شود. ادعای ناظر برای اعمال حقوق سیاسی و مدنی، در حالی که اجرای حقوق ناظر بر امرار معاش را برای همان اشخاص به تأخیر اندازد، ممکن است تنها فریب کاری یا خود فریبی باشد.

شوئی، ادعاهای نویسندگانی نظیر کرانستون (Cranston) را به شرح ذیل رد می کند. اول، این پیش فرض را که حقوق مدنی و سیاسی بدون هزینه (cost-free) هستند، مورد حمله قرار می دهد. وی می گوید جوامع دموکراتیک غربی به پرداخت مالیات‌ها در حمایت از هیأت منصفه (legislature)، نظام حقوقی، پلیس و زندانیان و پرداخت هزینه‌ها در جهت اقدام حمایتی از حقوقی که اغلب فراموش شده هستند، عادت کرده اند. از نظر وی اگر چه آشکار است که همه ما تکلیف داریم از محرومین حمایت کرده و به آنها کمک کنیم، اما تکلیف ناظر بر جلوگیری و رفع محرومیت در آینده عموماً به دست فراموشی سپرده می شود. بنابراین اگر ساختارهای اقتصاد جهانی، مصرف کنندگانی را عرضه می کند که باعث ثروتمند شدن برخی گروه‌ها می شود، اما دادن یارانه به سایرین را منع می کند. ثروتمند از تکالیف مشخص پاسخگویی به تقاضای غذا و سرپناه برخوردار است. برای این اساس، تمایز بین حقوق مثبت و منفی آشکار نیست. این امر شوئی را به این پرسش رهنمون می سازد که چرا کرانستون بر این اندیشه است که به جای تغییر ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی،

ادعاهای اقتصادی، نظیر حق ناظر بر استاندارد معین زندگی، به لحاظ فرهنگی دقیق و مشخص نیست و هیچ معیار جهانی نیز احتمالاً به دست نمی آید. عمده ترین نمونه ذکر شده در این مورد ماده ۲۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر ملل متحد است که حق برخورداری از تعطیلات با دستمزد مناسب را به رسمیت می شناسد. از نظر بسیاری از مردم جهان، به ویژه در جوامع روستایی (agrarian) یا شکاری [بدوی] (hunting)، مفهوم روزهای تعطیل، یا حتی پرداخت [حقوق] بیگانه می نماید. چهارم، برای ایجاد یک حق، یک مکلف مرتبط با حق، باید یافت شود. در مورد حقوق منفی همه ما این تکلیف را می پذیریم که اقداماتی که حقوق شهروندان دیگر را زیر پا می گذارد، انجام ندهیم. در پایان، نظر به این که حق حیات، حق اساسی است، از آن حیث که همه ادعاهای دیگر تابعی از آن هستند و حق حیات، یک حق خویشتنداری است، باید بر سایر ادعاها اولویت داده شود.

در حالی که در نگاه اول، این موارد استدلال‌های قدرتمند و قوی به نظر می آیند، اما هنری شوئی (Henry Shue) تلاش کرده آنها را ابطال نماید. شوئی بر این گمان است که حقوق بنیادینی وجود دارد که بدون آنها نمی توان از حقوق دیگر بهره برداری کرد. این حقوق عبارت‌اند از: حق حیات، حق امنیت و حق امرار معاش (subsistence). از نظر شوئی، حق اقتصادی امرار معاش حق اساسی است، چرا که هر کسی که از آن محروم باشد، از توانایی بهره برداری از

حقوق تنها می‌تواند از طریق ساز و کارهای قانونی محقق شود. نهایتاً شوئی بر این عقیده تأکید می‌کند که درحالی‌که فرهنگ ممکن است نوع و سطح امرار معاش مردمی را که برای این کار شایسته تلقی می‌شوند، تعیین کند، اما امرار معاش جزء لازم حیات انسانی و دستیابی به یک حیات با کرامت است. خلاصه این که اگر شما آن چنان به واسطه گرسنگی ضعیف و ناتوان هستید که نمی‌توانید به محل اخذ رأی بروید، حق رأی دادن چه معنایی دارد؟

این بحث‌ها در مقابل مجموعه‌ای از استدلال‌ها قرار می‌گیرند که طرح واحدی را در سراسر تاریخ معاصر حقوق بشر ارائه داده‌اند. در طول جنگ سرد کشورهای فقیر می‌توانستند به حمایت اتحاد جماهیر شوروی سابق در ادعاهای خود برای اولویت دادن حقوق اقتصادی تکیه کنند. در حالی‌که این امر، راه حل غربی را تضعیف می‌کند که حقوق اقتصادی از زمره حقوق بشر نیستند، اما حداقل این موضوع را پابرجا نگه داشته است. با توسعه مستمر اقتصاد جهانی و تأکید ارزش‌های لیبرال، احتمالاً شاید ادعاهای اقتصادی کمتر به عنوان حقوق بشر به رسمیت شناخته شوند. بدون دموکراتیک کردن جهانی، نوای فقرا که اکثریت آن رانجوا می‌کنند شنیده نخواهد شد.

۴- حقوق بین‌الملل و حقوق بشر

اگر حل مسئله فهرست حقوق ممکن باشد و بر مشکلات ناظر بر نسبی‌گرایی فرهنگی غلبه شود، بالمآل باید با مسئله اجرا مقابله کنیم.

بارزترین جنبه رژیم حقوق بشر عبارت از مجموعه گسترده حقوق بین‌الملل است که از سوی سازمان ملل متحد و در سه رژیم منطقه‌ای توسعه یافته است. با این حال همان‌طور که بارکون به‌ماد آور شده توجه اندک به نصوص اسناد یا به قدرت نهادهای دولتی که به طور قانونی تشکیل شده، واقعیات را مشتبه می‌کند، صورت (visibility) را با معنا (significance) می‌آمیزد و (به رغم سهوی بودن) توصیف (description) دقیق را جایگزین تبیین (explanation) میکند. کسانی که از طریق بررسی قواعد درباره حقوق بشر می‌اندیشند و می‌نویسند، به «اندیشمندان مشتاق» (wishful thinkers) مشهورند، برای این که آنها مستعد این هستند که توافقات توصیف کننده نظم هنجاری را با موجودیت آن نظم در آمیزند و اشتباه گیرند. یعنی استدلال نشود که حقوق بین‌الملل بی‌تأثیر است یا این که حقوق بین‌الملل نقشی در حمایت از حقوق بشر ایفا نمی‌کند. توافق بین‌المللی راجع به هنجارهای حقوق بشر انعکاسی از تقاضای جهانی حقوق بشر است و تعدادی بازیگران غیردولتی برای تعقیب این درخواست تلاش‌هایی داشته‌اند. با وجود این، این امر مهم است که دریابیم چرا گزارش‌های مربوط به شکنجه (torture)، نسل‌کشی (genocide) و به گرسنگی کشاندن (starvation) علی‌رغم توافق گسترده راجع به آنها در زمینه حقوق بشر این قدر شیوع دارد.

نخستین مسئله‌ای که مورد بررسی قرار می‌گیرد، تمایز بین حقوق برگرفته از قواعد

داخلی و حقوقی است که از قواعد بین‌المللی نشأت گرفته است. در دولت‌های دموکراتیک، حاکمیت قانون [معمولاً] تضمین شده است. چرا که تمایز بین حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل مورد توجه قرار نمی‌گیرد. اما ویژگی و کارکردهای حقوق داخلی کاملاً از حقوق بین‌المللی متمایز است. برای مثال اگر شهروند یک جامعه دموکراتیک قانون را نقض نماید، آنها ممکن است انتظار داشته باشند که مورد شناسایی قرار گرفته، در برابر محاکم حاضر شده و مجازات شوند. در کل تحت مجموعه قواعدی که به گونه‌ای بالاسویه باشد و نسبت به همه شهروندان اعمال شود. در این مفهوم، حقوق داخلی، اجباری (آمرانه) است. حقوق داخلی، مبتنی بر رویه‌های اجباری و الزامی است که متابعت و پیروی را تضمین می‌کند، در هر محیط سیاسی-اجتماعی بلافصلی که حقوق در آن اعمال می‌شود. از سوی دیگر حقوق بین‌الملل بر اقدام متقابل و تا حدی بر این روایت در شرایط مشابه که «هر آنچه را که دوست داری دیگران نسبت به تو انجام دهند، انجام بده»، مبتنی است. اصل حاکمیت به این معناست که اجرا در منتهی مراتب ضعیف و در بدترین شرایط وجود ندارد. توضیح راجع به نظام خود گزارشی (self-reporting) در مورد قواعد حقوق بشر، در مباحث پیشین مورد توجه قرار گرفت. در زمینه حقوق بشر، قائل شدن به معامله به مثل به گونه‌ای خاص مشکل است. از آنجا که این مطلب که دولت دیگر چگونه با شهروندانش

رفتار می‌کند، تأثیر اندکی بر سایر دولت‌ها دارد، جنبش‌های فراملی بزرگ پناهندگان تنها حوزه حقوق بشر است که توجه معمول رابه خود جلب می‌کند، دقیقاً به این دلیل که پناهندگان، ثبات اجتماعی و سیاسی سایر دولت‌ها را تهدید می‌کنند. افزون بر این، تابعین حقوق بین‌الملل دولت‌های بر خوردار از حاکمیت اند، نه شهروندان و دولت‌های دارای حاکمیت که خود تصمیم می‌گیرند کدام یک از اجزای حقوق بین‌الملل را بپذیرند. برخلاف شهروندان که تابع حقوق سرزمین دولت متبوع هستند، و لو این که با حقوق مزبور موافق نباشند. دولت‌ها تنها تابع قواعدی از حقوق بین‌الملل هستند که رسماً آنها را تصویب کرده باشند. در حالی که احتمال این استدلال وجود دارد که حقوق بین‌الملل عرفی نسبت به کلیه دولت‌ها لازم الاجرا تلقی می‌شود، فارغ از این که آنها حقوق مزبور را تصویب کرده باشند یا خیر، اما توسعه جدید حقوق بین‌الملل مؤید این معناست که دولت‌ها باید رضایت خود را صریحاً ابراز کرده باشند. حتی اگر یک دولت تصمیم به تأیید و تصویب حقوق بین‌الملل بگیرد باز می‌تواند به برخی عدول‌ها، شروط و صدور اعلامیه در قبال برخی موارد مبادرت ورزد. اصولاً این امر بدان معناست که یک دولت می‌تواند بخش‌هایی از معاهده را مورد بررسی قرارداد، بپذیرد، یا رد کند. بالمآل وضعیت سیاسی را کسب می‌کند که تصویب معاهده ممکن است باعث آن شود بدون این که کل مسئولیت‌هایی را که

حمایت می‌کند. از آنجا که ساختارها نمی‌توانند تابع حقوق بین‌الملل باشند، بالمآل، رهیافت حقوقی ناظر بر کاهش تخلفات می‌تواند یا ممکن است بیانگر تبیینی از انجام برخی چیزها باشد، بدون این‌که ساختارهای عامل و مؤثر در تخلفات اصلاح شوند. این امر بیشتر مستلزم اقدام سیاسی است تا حقوقی که دموکراسی جهانی (global democracy) را به نام حقوق بشر تقویت می‌کند.

خلاصه بحث تا اینجا:

* حقوق بشر به صورت جمعی بنا شده و بالمآل قدرت یک عنصر مهم در ارزیابی نقش و ماهیت حقوق در یک دنیای جهانی شده می‌باشد.

* نسبت گرایان فرهنگی مدعی آن هستند که هر اجتماعی دارای حق زیستن (حیات)، از طریق عرف‌ها، سنت‌ها و ارزش‌های خود است صرف نظر از این‌که چگونه دیگران ممکن است آنها را متعارض تلقی کنند. بنابراین حقوق جهانی، غیرواقعی و وهمی است. جهان‌گرایان رادیکال موافق نیستند.

* نظریه غالب حقوق بشر جهانی، نظریه سنت دموکراتیک لیبرال است که حقوق مدنی و سیاسی را بر حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی اولویت می‌بخشد. حقوق مدنی و سیاسی، به روابط اجتماعی و سرمایه‌داری و جهانی شدن اقتصادی مشروعیت اخلاقی اعطا می‌کند.

* حقوق بین‌الملل تلاش می‌کند روابط دولت‌ها را تنظیم کرده و قاعده‌مند نماید. اگرچه

معاهده متضمن آن است، پذیرفته باشد. اخیراً ایالات متحده آمریکا، به این دلیل که نهایتاً میثاق حقوق مدنی و سیاسی را مورد پذیرش قرار داد، مورد انتقاد قرار گرفت. تصور پیامدها و آثاری که گزینش و انتخاب ممکن است بر جامعه دموکراتیک برجای گذارد، مشکل نیست. علاوه بر این، تا آنجا که به اجرا مربوط می‌شود، روشن است که ملل متحد اقتدار اندکی دارد و از منابع محدودی برای مقابله و مواجهه با ناقضین حقوق بشر برخوردار است.

یکی از ویژگی‌های متمایزکننده دیگر این است که در جامعه داخلی، حقوق از سوی یک نهاد قانونگذاری مرکزی وضع می‌شود. در حقوق بین‌الملل وضعیت این‌گونه نیست، جایی که هیچ قدرت مرکزی برای ایجاد و اجرای حقوق بین‌الملل وجود ندارد، اگرچه ملل متحد این نقش را حسب مورد ایفا کرده و به عنوان یک اتاق تهاتر (clearing house) برای همه معاهدات بین‌المللی عمل می‌کند، اما آشکارا این نهاد، همچون نهادی که به گونه‌ای دموکراتیک در پارلمان انتخاب شده است، کارکرد ندارد. سرانجام ذکر این مطلب مهم است که صرف موجودیت حقوق بین‌الملل نمی‌تواند به تغییر رفتار و کاهش تخلفات حقوق بشر منجر شود. حتی اگر دولت‌ها معاهده مربوط به حقوق بشری را با حسن نیت تصویب کنند، باز این استدلال باید به خاطر سپرده شود که جهانی شدن از ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که خودعامل تخلفات از حقوق هستند،

مجموعه گسترده‌ای از حقوق بین‌الملل مربوط به حقوق بشر هم اکنون وجود دارد، اما اعمال این حقوق در اختیار حکومت‌های ملی باقی است. ضمانت‌اجراهایی که برای تضمین اجرای حقوق بشر وجود دارد، ضعیف باقی می‌مانند.

حقوق و دموکراتیک‌سازی نظم جهانی

یک مسئله مهم در این قسمت از بحث این است که بپرسیم آیا باید یک استدلال هنجاری برای دموکراتیک کردن نظم جهانی ارائه شود. اگر ما استدلال‌های نسبی‌گرایان فرهنگی را بپذیریم، دال بر این که همه ارزش‌های سیاسی و اخلاقی ناشی از تجربه آموزشی حیات با یکدیگر [جمعی] در جامعه است، بالمال هرگونه تلاش برای ایجاد یک نظام جهانی اخلاقی یا حکومت باید رد شود. تنها تجربه مشترک این است که از وضعیت‌هایی که در جامعه دولت‌ها حادث می‌شود، نشأت می‌گیرد. این امر به نظامی از قواعد که بر روابط بین‌الدولی حکمفرماست و مشخصاً در حقوق بین‌الملل مشاهده شده، انجامیده است. از هنگامی که حقوق بین‌الملل بر روابط میان دولت‌ها حاکم شده (در مقابل حقوقی که مشترک بین همه دولت‌هاست)، این ادعا که حقوق مزبور باید به نحو دموکراتیکی اعمال شود، در برابر مسائل واحدی که از همه مدعیان جهانی سرچشمه می‌گیرد، مطرح می‌شود. رعایت هنجارهای حقوق بین‌الملل اساساً یک نظام حکومتی مستلزم ادعای مشروعیت بین‌المللی است.

هافمن (Hoffman) خاطر نشان می‌کند که این موضع براساس شرایط جهانی شدن دیگر قابل دفاع نیست. در حالی که می‌پذیریم هنوز ممکن است مشروعیت متضمن شناسایی خارجی از سوی سایر دولت‌های جامعه بین‌المللی باشد، اما دو منبع دیگر مشروعیت نیز مهم به نظر می‌رسند. اول، شناسایی روبه‌تزیایدی وجود دارد مبنی بر این که دولت مشروع دولتی است که تأیید و حمایت شهروندان خود را کسب کند و چه راهی بهتر از دموکراسی برای اثبات این امر وجود دارد؟ شناسایی داخلی و خارجی مؤید مفهومی از مشروعیت است که فرد را از طریق برخی راه‌های به لحاظ اخلاقی مستحکم به دولت پیوند می‌دهد و این که دولت را با دولت‌های دیگر در صحنه بین‌المللی مرتبط می‌سازد. دوم، وجود یک جامعه مدنی جهانی (global civil society)، زمینه سیاسی رفتار دولتی را تغییر می‌دهد. حتی اگر دولت‌ها ترجیح دهند که به رفتار خود، به سبک سنتی تداوم بخشند و رفتار وفق حقوق بشر سایر دولت‌ها را نادیده انگارند، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و افکار عمومی ممکن است برای نامشروع جلوه دادن یک حکومت تهدید تلقی شوند. در شرایط جهانی شدن این ادعا که دولت‌ها مستقل هستند، مشکل بتواند استمرار پیدا کند. با ذکر مجدد نمونه‌ای که قبلاً ارائه شد در حالی که آمریکا و بریتانیا به اعمال تحمیل مجازات‌ها بر آفریقای جنوبی غیرمتعهد باقی

که آزادی رأی را تأمین نماید.» همچنین رژیمهای منطقه‌ای اروپا (ماده ۳ پروتکل اول) و آفریقا (ماده ۵ منشور آفریقا) حق نمایندگی دموکراتیک را مورد تأیید قرار می‌دهند.

با وجود این، استدلال فرانک در جهت دموکراسی منطقه‌ای با حکومت‌های ملی، که از طریق دموکراتیک انتخاب شده‌اند و مشروعیت را از طریق پذیرش استانداردهای بین‌المللی تأیید شده جهت حکومت‌های دموکراتیک به دست می‌آورند، ریشه دوانیده و تثبیت شده است. با توجه به شرایط جهانی شدن ممکن است این امر کافی نباشد. همان‌طور که جهانی شدن نشان می‌دهد، فرصت‌های زندگی، رفاه اقتصادی و سعادت اجتماعی مردم تحت تأثیر تصمیمات و اقدامات کنشگران بین‌المللی فارغ از کنترل دموکراتیک قرار دارند. دموکراسی ملی، فی حد ذاته، دموکراسی با ارزش محدود است. چیزی که اقتضای جهانی شدن است، حق دموکراسی شامل مشارکت در تصمیم‌گیری ملی و بین‌المللی است. تنها از این پس است که اصل تعیین سرنوشت دست یافتنی است.

مهم‌ترین که گفته می‌شود دموکراسی باید مبتنی بر چیزهایی بیش از ارائه نهادهای رسمی‌ای باشد که اغلب دستاوردی برای اصلاحات قانونی، اقتصادی و اجتماعی یا حقوق مردم فراهم نمی‌آورند. در کشورهایی که این نوع «دموکراسی کم‌شدت» (low-intensity democracy) بنا می‌شود، به

توسعه [ایجاد] یک فرهنگ باز مبتنی بر حقوق

مانندند، اما افکار عمومی، صاحبان منافع مالی و صنعتی را به رهاکردن از اقتصاد آفریقای جنوبی وادار کردند.

با افزودن این منابع، سه منبع مشروعیت دلالت بر یک جامعه مبتنی بر حقوق، از جمله آزادی بیان و حقوق انتخابات، از سوی یک نظام دموکراتیک مورد حمایت قرار می‌گیرد. توماس فرانک بر این گمان است که حق دموکراسی از گذشته بر اساس حقوق بین‌الملل پذیرفته شده و به نحو فزاینده‌ای در عملکرد دولت‌ها مورد توجه بوده است. فرانک بر این عقیده است که این حق، بر مبنای حق تعیین سرنوشت بنا شده که جایگزین معیار قبلاً پذیرفته شده عصر استعمار در پایان جنگ جهانی دوم شده است (ماده ۱ منشور ملل متحد). از آن پس حق تعیین سرنوشت در سطح گسترده‌ای مورد پذیرش قرار گرفت. برای مثال ماده اول هر دو میثاق حقوق بشر، حق تعیین سرنوشت را از طریق ابزارهای دموکراتیک مورد تأکید قرار می‌دهد. ماده ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی مجدداً اشعار می‌دارد: «هر کس حق دارد در امور عمومی، مستقیم یا از طریق نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده‌اند، مشارکت جوید.» شاخص دیگر در ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر مشاهده می‌شود. این ماده به همه آحاد بشر حق مشارکت در حکومت کشور خود را اعطا می‌کند... «این امر باید در انتخابات واقعی و دوره‌ای صورت گیرد. انتخابات باید عمومی با رأی مخفی یا طریقی نظیر آن انجام گیرد

توجه کمی مبذول می‌شود. برای مثال اتحادیه‌های تجاری ضعیف هستند؛ دستمزدها در سطحی پایین‌تر از آنچه که برای یک زندگی

شیرافتمندانه ضروری است، نگه داشته می‌شوند؛ سازمان‌های غیردولتی در حاشیه قرار داشته و یا فعالیت آنها غیرقانونی است؛ سانسور مطبوعات اعمال می‌شود و راه رسیدن به مراکز قدرت عمومی محدود و بسته است. در حالی که این ادعا که دموکراسی می‌تواند به مشروعیت روابط خارجی کمک کند، به ویژه در جایی که دموکراسی‌های تثبیت شده در قبال تجارت با کشورهای غیردموکراتیک سخت‌گیر هستند، استانداردهای جهانی حقوق بشر، جزو ذاتی این ادعای [مطلوب] نیستند.

اگر چه ممکن است استدلال شود، دموکراسی کم‌شدت حداقل گام‌های آزمایشی اولیه به سوی ایجاد یک فرهنگ دموکراتیک را برمی‌دارد، اما فرآیند جهانی شدن، مدافع چنین نظریه‌هایی نیست. از نظر فعالان شرکت‌های فراملی، بانک‌های چند ملیتی و سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی نقش مهمی را در ایجاد بستر اقتصادی اجتماعی و سیاسی ایفا می‌کنند که در آن حقوق بشر باید مورد حمایت قرار گیرد. حتی در دموکراسی‌های تثبیت شده‌تر فعالیت این نهادها و سازمان‌ها اغلب با اعمال فشار برای ایجاد برابری، عدالت و حقوق بشر در تضاد است. در دموکراسی‌های کم‌شدت که اساساً اقتصادهای کمتر توسعه یافته با فرصت‌های محدود برای اعمال قدرت و برابر نیروهای

اقتصادی جهانی هستند، وجود این نهادهای دموکراتیک از رهگذر جهانی شدن بیشتر تضعیف می‌شود.

این امر باعث طرح برخی پرسش‌های مهم درباره توان و قدرت لازم برای دموکراتیک کردن نظم جهانی از جمله حقوق بشر می‌شود. از یک سو برخی نویسندگان نظیر هافمن بر این گمان‌اند که دموکراسی و سابقه خوب حقوق بشری به نحو فزاینده‌ای برای دولتی که به دنبال کسب مشروعیت جهانی و حفظ آن است، ضروری می‌باشد. بنابراین دموکراسی و حقوق بشر روشن به نظر می‌رسند، چرا که جهانی شدن به این معناست که هیچ دولتی نمی‌تواند از نظارت عمومی دقیق‌رهایی یابد. کار سازمان‌های غیردولتی و استفاده آنها از فناوری ارتباطات، از این حیث مهم است. از سوی دیگر اگر دولتی بر اساس شرایط جهانی شدن از اهمیت اقتصادی و سیاسی کمتری برخوردار باشد، مشروعیت نمی‌تواند برای آن اهمیت چندانی داشته باشد. نیل به دموکراسی و حقوق بشر ممکن است، ما را وادار کند اندیشه سنتی ناظر بر روابط بین‌الملل را کنار گذارده و یک نظریه فراگیر را جایگزین آن نمائیم که به ما اجازه دهد در سطح جهان نهادهای دموکراتیک ایجاد کنیم. دیدگاه خوش بینانه فرانک که حق دموکراسی قبلاً در حقوق بین‌المللی به رسمیت شناخته شده، ممکن است حمایت ناخواسته از آنها بی‌عمل آورد که زمانی درباره دموکراتیک کردن نظم جهانی می‌اندیشند که منافع شان از

تلاش برای ارائه یک مجموعه از ارزش‌های جهانی مؤید چالش به‌اصولی است که نظم جاری بر آن اساس بنا شده است. اگر دولتی تصمیم می‌گیرد که حقوق زنان، کارگران خارجی، مردم بومی، اقلیت‌های مذهبی و قومی با گروه‌های دیگر برابر نباشد، هرگونه تلاش برای مداخله، نه تنها حاکمیت دولت مربوطه، بلکه خود نظام دولتی را تهدید می‌کند. توجیه مداخله بر مبنای حقوق بشر زمانی که این مسائل با توجهات نسبی‌گرایی فرهنگی همراه باشد، حتی پیچیده‌تر می‌شود. درحالی‌که وجود و اهمیت ایده حقوق جهانی هم اکنون به طور وسیعی مورد تأیید قرار می‌گیرد، اما به نظر می‌رسد هنوز حاکمیت و حفظ نظام دولت‌ها از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار باشد.

این [روند] نظریه سنتی روابط بین‌الملل است و نظریه‌ای است که به گونه‌ای فزاینده از رهگذر ایده جهانی شدن به چالش کشیده می‌شود. طرح ارائه شده پس از جنگ جهانی دوم، دال بر قرارداد حقوق بشر عام در بطن سیاست بین‌الملل، مؤید یک نظریه فراگیر روابط بین‌الملل است که ورای یک نظریه تنگ نظرانه از نظم جهانی قرار می‌گیرد که صرفاً مبتنی بر جامعه‌ای از دولت‌های برخوردار از حاکمیت است. با شناسایی و درک جهانی شدن، این طرح دارای اهمیت شده است، به گونه‌ای که هم اکنون مردم سراسر جهان از حقوق خود به عنوان حقوق بشر آگاه هستند. با رشد جنبش‌های اجتماعی، به‌ویژه آن جنبش‌هایی

رهگذر حفظ محوریت نظام دولتی بهتر تأمین می‌شود.

- خلاصه بحث تا اینجا:

* جهانی شدن، توانمندی‌های فنی‌ای را برای ما به ارمغان می‌آورد تا سوابق دموکراتیک و حقوق بشر همه دولت‌ها مورد مذاقه و بررسی قرار گیرد. کوتاهی و قصور از معیارهای بین‌المللی حقوق بشر، مشروعیت دولت را تهدید می‌کند.

* حق دموکراسی ممکن است در حقوق بین‌الملل لحاظ شده باشد. با وجود این ممکن است این امر نشان‌دهنده حق دموکراسی ملی باشد و هیچ چیزی درباره دموکراتیک کردن نظم جهانی نگوید.

* ما زمانی که درباره حقوق بشر می‌اندیشیم، باید درخصوص تمایز بین دموکراسی به عنوان نهادهای رسمی [ابزار] و دموکراسی به عنوان پیامد [نتیجه] دقت کنیم.

آینده دموکراسی و حقوق بشر

این فصل با ذکر مشکلات عرضه یک ارزش عام (universal value)، نظیر حقوق بشر در یک نظم جهانی (global order) موصوف به نظام دولت‌ها آغاز شد. نظم جهانی جاری دولت‌ها به اصل حاکمیت (sovereignty)، مشتمل بر صلاحیت ملی و عنصر مداخله مبتنی است. این امر بدان معناست که همه دولت‌ها حق تصمیم‌گیری درخصوص آینده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را بدون ترس از مداخله خارجی برای خود محفوظ می‌دارند. بنابراین هر گونه

که ملازم به مسائل محیط زیست و زنان بودند، اندیشه سنتی دال بر قرارداد دولت‌ها در جایگاه اول و انسان‌ها در مرتبه دوم دگرگون شده است. به نظر می‌رسد، کارسازمان‌های غیردولتی جهانی به واسطه بسیاری از شواهد و دلایل ناظر بر اشکال جدید مؤسسات سیاسی و اجتماعی، جامعه مدنی را بسط داده که فراتر از جوامع ملی سیاسی سنتی قرار می‌گیرند. کاتالیزور مهم برای این توسعه، درک این معناست که تصمیمات مهم از سوی شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای عالی بین‌المللی فراتر از کنترل دولت اخذ می‌شوند. این یکی از پارادوکس‌های اصلی جهانی شدن است. در حالی که جهانی شدن شرایطی را برای اندیشه فراتر از اجتماع بلافصل‌مان فراهم می‌آورد و به ما اجازه می‌دهد که دل‌مشغول ایده‌هایی با پیامدهای جهانی بشویم، اما همزمان تأثیر نهادهای سنتی دموکراسی را تضعیف می‌کند. درست زمانی که دموکراسی و حقوق بشر مشروعیت کسب می‌کنند، توانایی ایجاد نهادهای ضروری ممکن است از خاطرمان برود.

پانوشته‌ها

۱. لازم به یادآوری است که کشورهای اسلامی در پنجم اوت ۱۹۹۰، اعلامیه اسلامی حقوق بشر را مورد پذیرش قرار داده‌اند. [م]
۲. سازمان‌های غیردولتی، در فرآیند تکوین جامعه مدنی جهانی و کمک به تحقق آرمان‌های حقوق بشر، در صورت دارا بودن شرایط لازم، از سوی شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد به کسب مقام مشورتی نائل می‌شوند. [م]
۳. فرمان آزادی صادره از سوی جان (John)، پادشاه انگلیس

اگر چه تثبیت ایده حقوق بشر باید گامی مهم در جهت ایجاد یک نظم جهانی باشد که شرایطی را برای حقوق بشر و کرامت انسانی فراهم می‌سازد، اما مسائل توصیف شده در این مقاله جدی بوده و احتمالاً در آینده قابل پیش‌بینی، پابرجا هستند. در سطح رسمی دولت‌ها به تمرکز و تأکید بر حقوق بین‌الملل و



7. Carothers, T., "Democracy & human rights: Policy allies or rivals?", **The Washington Quarterly**, Vol. 17, no. 3, 1993 .
8. Cranston, M., **What Are Human Rights?**, London: Bodley Head, 1973 .
9. Donnelly, J., "International human rights: a regime analysis", **International Organization**, Vol. 40, no. 3, 1986 .
10. Donnelly, J., **Universal Human Rights in Theory and Practice**, New York: Cornell University Press, 1989 .
11. Donnelly, J., **International Human Rights**, Boulder, CO, Westview Press, 1993 .
12. Dworkin, R., **Taking Rights Seriously**, London: Duckworth, 1987 .
13. Evans, T. and Wilson, p., "International regimes and the english school of international relations: a comparison", **Millennium**, Vol. 21. no. 3. 1992 .
14. Evans, T., "Hegemony, domestic politics and the project of universal human rights", **Diplomacy and Statecraft**, Vol. 6, no. 3, 1995.
15. Evans, T., **US Hegemony and the Project of Universal Human Rights**. Basingstoke, St. Martinos Press, 1996 .
16. Farer, T., "The United Nations and human rights: more than a whimper less than a roar", **Human Rights Quarterly**, Vol. 9, 1987 .
17. Fischer, D., "Reporting under the covenant on civil and political rights: the five years of the human rights committee", **American Journal of International Law**, Vol. 70, 1982 .
18. Frank, T.M. "The emerging right to

در سال ۱۳۱۵. [م]

۴. بدیهی است که این نظریه نظر به واقعیات موجود مورد پذیرش نیست. گمان نمی‌رود که مبارزات حقوق بشر ملل کشورهای در حال توسعه و نهادهای غیردولتی فعال آنها در عرصه داخلی و بین‌المللی برای ارزش‌های لیبرال بازار آزاد باشد (یا بوده باشد). اجلاس جهانی علیه نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه‌ستیزی که از ۳۱ اوت تا ۷ سپتامبر ۲۰۰۱ در دوربان آفریقا جنوبی برگزار شد، شاهدهی بر این مدعا است. [م]

منابع

1. Barkun, M., **Law Without Sanction**, London: Yale University Press, 1968 .
2. Beitz C., **Political Thought & International Relations**, Princeton NJ: Princeton University Press, 1979 .
3. Bergeson, H.O., "The Power to embarrass: The UN human rights regime between realism and utopia", **Paper Presented to the World Congress of the International Political Studies Association**, Rio de Janeiro 1982 .
4. Boyle, K. "Stock taking on human rights: the wold conference on human rights, Vienna 1993", **Political Studies**, Vol. 43, 1995.
5. Brown, C., "Not my department? Normative theory and international relations", **Paradigms: Kent Journal of International Relations**, Vol. 1, no. 2, 1988 .
6. Bull, H., **The Anarchical Society**, Basingstoke, Macmillan, 1977 .

29. Quinn, J. "The general assembly in the 1990s" in Alston, P. (ed.), **The United Nations and Human Rights: A Critical Appraisal**, Oxford: Clarendon Press, 1992 .
30. Raphael, D.D. "Human right old and new" in Raphael, D.D. (ed), **Political Theory and the Rights of Man**, London: Macmillan, 1987 .
31. Ruggie, J.G., "Human rights and the future of international community, **Daedalus**, Vol. 112. no. 4, 1983 .
32. Sakamoto, Y., "The global context of democratization", **Alternatives**, Vol. 16, 1991 .
33. Salim, J. **Violence and Democratic State**, London: Zed Books, 1993 .
34. Shue, H. **Basic Rights: Subsistence, Affluence and US Foreign Policy**, Princeton: NJ, Princeton University Press, 1980 .
35. Sighart, p. **The Lawful Rights of Mankind**, Oxford: Oxford University Press, 1985 .
36. Stammers, N. "Human rights and power", **Political Studies**, Vol. XLI, 1993 .
37. Stammers, N. "A critique of social approaches to human rights", **Human Rights Quarterly**, Vol. 17, no. 3, 1995 .
38. Tetrault, M.A. "Regimes and liberal world order", **Alternatives**, Vol. 13, 1988 .
39. Vincent, R.J. **Human Rights & International Relations**, Cambridge: Cambridge University Press, 1986 .
40. Watson, J.s. "Legal theory, efficacy & validity in the development of human rights norms in international law", University of Illinois **Law Forum**, Vol. 3, 1979 .
- democratic government", **American Journal of International Law**, Vol. 86, 1988 .
19. Galtung, J. **Human Rights in Another Key**, Cambridge: Polity Press, 1994 .
20. Gills, B., Rocamora, J. and Wilson, R. (eds), **Low Intensity Democracy: Political Power in the New World Order**: London: Pluto Press, 1993 .
21. Held, D. **Democracy and the Global Order**, Cambridge: Polity Press, 1995 .
22. Henkin, L. "US ratification of human rights conventions: the ghost of Senator Bricker", **American Journal of International Law**, Vol. 89, no. 2, 1995 .
23. Hoffman, M. "States Cosmopolitanism and normative international relations", **Paradigms: Kent Journal of International Relations**, Vol. 2, no. 1, 1988 .
24. Humphrey, J. **Human Rights and United Nations: The Great Adventure**, Dobbs Ferry, Transnational Publishers, 1984 .
25. Kausikan, b. "Asia's different view", **Foreign Affairs**, Vol. 92, 1993 .
26. Kudryartov, V.N. "Human rights and the Soviet constitution" in **Philosophical Foundations of Human Rights**, New York, UNESCO, 1986 .
27. Mayer, A.E. **Islam and Human Rights**, Boulder, CO: Westview Press, 1995 .
28. Onuf, N.G. & Peterson. V.S. "Human rights from an international regime Perspective", **Journal of International Affairs**, Vol. 32, no. 2, 1984 .